

این شعر را پیشکش می کنم به زنان مبارز هشت مارس در آغوش کاج عریان

همه سکوت
سر تا پا سکوت شدند همه !
جشنی بر پا نکردیم،
کسی پیوندمان را تهریک نگفت!
فقط نگاهمان کردند
مات و مبهوت به انگشت نشانمان دادند و
نگاهمان کردند!

از دم و باز دم ها گذشته بودم
دمان دمان دمیده بودم
در زمان

رقصان،
پایکوبان، دست افشان
دمیده بودم دمان دمان
زمان تپید،
گشت و گشت و گشت
از من اما نتوانست بگذرد
من بیشتر از او تپیده بودم
گذشته بودم از او بی آنکه خم شده باشم
زخم بندهایم شکافته بود
عریان بودم تمام شب عریان،
در آغوش کاج، عریان

و حالا دیگر حقیقت را می دانم
این کاج سر سبز شاهد است
من و او با فصل ها غریبه ایم

سبز می مانیم .

تابستان ۲۰۰۱

سنگسار

بزن سنگ
بزن سنگ
به من فاجر
فاسق
تبهکار
بزن سنگ

سرخ پوشیده بودم
بزن سنگ
رنگ خونم بود پیراهنم
بزن سنگ
جلف است رنگ خون
بزن سنگ
گیسوانم هوا می خواست
زن سنگ
نامحرم است هوا
بزن سنگ
قدم هایم صدا داد
بزن سنگ
شهوت آور است صدا!
بزن سنگ

می دید

مرد را
چشمانم!
بزن سنگ

غدغن است دیدن
بزن سنگ
غدغن است بوسیدن
بزن سنگ
غدغن است مستی
بزن سنگ
غدغن است هشیاری
بزن سنگ
غدغن است گذشته
بزن سنگ
غدغن است آینده
بزن سنگ
زنم من...!
بزن سنگ
چشم دارم
بزن سنگ
زبان دارم
بزن سنگ
مغز دارم
بزن سنگ
ای از مادر نزاده!
زنم من... بزن سنگ
بزن سنگ
سنگ...
سنگ...
سنگ...

مهرانگیز رسا پور

دو خبر

در کنفرانس زنان شهر اوتاوا - کانادا چه گذشت

این روزها حادثه حمله به مراکز مهم نظامی و صنعتی آمریکا در ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ که فاجعه آفرید و بیگناهی قربانی این فاجعه شدند دیگر مسائل جهانی را تحت الشعاع قرار داده است و در محافل و مجالس بحث میشود و نظرات گوناگونی در باره آن حادثه داده میشود.

یکی از داغ ترین بحث ها ماجرای کنفرانسی است که از سوی تشکل زنان در شهر اوتاوا کانادا ترتیب داده شده بود. جمعیت کثیری در آن کنفرانس سه روزه شرکت کرده بودند. جریان از این قرار بود که خانم (سونرا تویانی) که در دانشگاه «یو سی سی» تدریس می کند و عنوان پرفسوری دارد، در سخنرانی خود حمله آمریکا به افغانستان را محکوم کرد و در سخنرانی پیش دولتبان آمریکا را تشنه به خون خطاب نمود و علت را نیز چپاول ثروت و نفت منطقه عنوان نمود. این سخنرانی موجی از اعتراض را داشت و نخست وزیر کانادا در مصاحبه خود خانم «تویانی» را کم عقل خطاب نمود و دیگران نیز او را نسبت به توهینی که به سران حکومتی آمریکا کرده است شدیداً مورد انتقاد قرار دادند. اما سرپرست دانشگاه از خانم «تویانی» حمایت کرد و در مصاحبه با خبرنگاران گفت: من سخن خانم تویانی را نه رد و نه قبول می کنم او استاد است و مسئول برنامه زنان در کنفرانس بوده و از سوئی نظرش را ابراز داشته است.

آنچه که از اهمیت ویژه ای برخوردار است جسارت یک زن است که در شرایط بحرانی مملکت بدون هراس عقیده اش را بیان کرده است. عکس و تفضیلات این جریان در روزنامه های معتبر شهر ونکور مفصلاً چاپ شده است.

چنین حرکتی مایه مباحثات زنان است که درس شجاعت می گیرند. درود به زنان مبارز

مریم ج
ونکور - کانادا

تحصن پناهجویان در شهر وان - ترکیه

نزدیک به ۳۰۰ تن از پناهجویان ایرانی مقیم شهر وان ترکیه از اول ماه اوت ۲۰۰۱ در مقابل دفتر کمیساری عالی پناهندگی سازمان ملل این شهر دست به یک تحصن اعتراضی زده اند. آنان در شرایط بسیا سخت و طاقت فرسانی ماه ها و سالها در انتظار بسر می برند. پناهجویان بارها در گذشته در مقابل سیاست های این نهاد به اشکال متناوبی اعتراض نموده اند، اما هر بار مورد حمله پلیس ترکیه قرار گرفته اند. علیرغم اعتراضات گسترده و فشار های بین المللی به دفتر کمیساری عالی پناهندگی سازمان ملل، این نهاد خواسته های متحصنین را نا دیده گرفته و حاضر به دیدار حضوری با نمایندگان این تحصن نشده است. اما بطور مستمر در تماس نزدیک با پلیس ترکیه بوده برای بر هم زدن این تحصن. این پناهندگان چشم انتظار حمایت و کمک از همگان هستند.

از گام های اولیه تا جهش های بعدی درباره پیدایش انسان، سرچشمه ستم بر زن و راه رسیدن به رهائی

نویسنده: آردیا اسکای بریک

مترجم: رها جزایری

کتاب «از گامهای اولیه تا جهش های بعدی» توسط آردیا اسکای بریک در سال ۱۹۸۴ به رشته تحریر در آمده است. او در این کتاب با اتکا، به آخرین بررسی ها و پژوهش های علمی و تاریخی درباره منشأ ظهور انسان، ایده های مذهبی و تئوری های نادرستی که ظاهر فمینیستی دارند را به نقد کشیده است. مطالعه این کتاب برای کسانی که خواهان دست یافتن به درک علمی و صحیحی از سرچشمه ستم بر زن و راه رسیدن به رهایی هستند، ضروریست.

رنوس مطالبی که تا کنون خوانده اید:

در مقدمه این کتاب افسانه های مذهبی و ویژه افسانه های بیو دترمینیستی (تعیین کننده بودن بیولوژی) در مورد منشأ و پیدایش انسان به مصاف طلبد شده. افسانه های جدیدی که تحت عنوان «داروینیسیم اجتماعی»، به «جبر بیولوژیک» معتقدند و رفتارهای بشر را وابسته به برنامه های ژنتیکی و «ذات بشر» می دانند و مشکلات کنونی در مناسبات اجتماعی بشر (مانند نابرابری جنسی) را نتیجه تکامل اولیه انسان می دانند، به نقد کشیده شد. در همین رابطه نویسنده به نقد الگوهای قدیمی و غلطی که نقش جنس مذکر را در انشعاب انسان از میمون عمده می دانند، پرداخته است.

در مقدمه کتاب نشان داده شد که مسیر تکامل از پیش تعیین شده نبوده و جهت انتخاب طبیعی از پیش مقدر شده نیست. نویسنده در مقابله با این درکهای غلط از تکامل انسان درک علمی صحیح و پیشرفته ای جایگزین آنها می کند. او معتقد است که انتخاب طبیعی یک فرایند مداوم در کلیه موجودات زنده بوده، در تجربه و آزمون به نمایش در آمده است. با وجود اینکه انتخاب طبیعی مطمئناً مکانیسم عمده تغییرات تکاملی بیولوژیک در کره ارض است. اما این تغییرات تکاملی با جهش ها، گسست ها، همراه بوده است.

تغییرات تکاملی بزرگ نتیجه انباشت تدریجی تغییرات جزئی بر یک مسیر صاف و ساده و بلاانقطاع نبوده است. بلکه نتیجه شکاف ها و ظهور انفجار آمیز و یا ناگهانی بوده است.

بخش سوم:

مهمتر آنکه، نوشته مورگان در سال ۱۹۷۱ فرض را بر آن میگذارد که «هومینید» حدود ۱۰ تا ۱۲ میلیون سال پیش از اجداد میمون درخت - زی ما منشعب شده است. اما در چند سال گذشته اطلاعات جدیدی بدست آمده است. بر پایه این اطلاعات جدید، اغلب دانشمندان معتقدند که انشعاب از میمون در واقع بسیار دیرتر از آنچه که تصور میشد رخ داده است. در واقع، فقط چهار یا پنج میلیون سال از این انشعاب می گذرد. فسیل دندان هائی که گمان میکردند متعلق به هومینیدها است و ۵ میلیون قدمت دارد، دوباره آزمایش شده و این بار به مثابه فسیل یک نوع از میمون ها طبقه بندی شده است. (بطور مثال «راماپیته نوس») دیگر بخشی از هومینیدها محسوب نمیشود. از همه مهمتر اینکه به تازگی تکنیک «تاریخ نگاری مولکولی» پدید آمده که با استفاده از آن تاریخ تقریبی انشعاب موجودات زنده کنونی که نسب آنها به هم می رسد را از یکدیگر می توان تخمین زد. این تکنیک متکی است بر ارزیابی از میزان تشابه رشته آمینو-اسیدها در زنجیره پروتئین های متعارف مربوط به دو یا چند موجود که نسبشان به هم میرسد. این تکنیک شواهد قانع کننده ای بدست داده مبنی بر اینکه اجداد ما به تازگی از جماعت اجداد میمونی مان، که همچنین به پیدایش شمشاز و گوریل انجامیده اند، جدا شده اند. میان رشته آمینو-اسید در یک مولکول

پروتئینی متعارف انسان با مشابه خود در شمشاز تفاوت بسیار کمی موجود است: کمتر از یک درصد! با استفاده از روش و اصول معین، از اینجا میتوان زمان تقریبی انشعاب ما و شمشاز از اجداد واحد ما را محاسبه کرد که حدود پنج میلیون سال پیش است (برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به تتر ۱۹۸۱ ص ۴۳ - ۳۷). این ارقام که بر پایه مطالعه ترکیب بیوشیمیائی ارگانسیم های زنده بدست آمده با شواهدی که از نگاره های فسیلی کسب شده خوانائی دارد: فسیلهائی که بروشنی متعلق به هومینید هستند قدمتی حدود ۳ تا ۴ میلیون سال دارند. اگر انشعاب میمون - هومینید در همین اواخر اتفاق افتاده آنگاه دیگر این فرض هیچ پایه و اساسی ندارد که در خط تکاملی هومینید ها، شکافی اتفاق افتاده است.

ادعای مورگان مبنی بر وجود یک فاز آب زیستانی برای هومینید ها، هیچ پایه و اساسی ندارد. کلیه شواهد موجود، خلاف این فرض را ثابت میکند: اولیه ترین فسیلهای هومینید که تاکنون بدست آمده در مناطقی یافت شده که در آن زمان دشت های ترکیبی بودند (یعنی دشتهای سبزی که اینجا و آنجایش با درخت پوشیده شده است) و همچنین در منطقه مواد گداخته آتشفشانی، لجن زار، سواحل رودخانه، و جنگل های کنار آنها. مجموعه اینها قویاً گواهی میدهد که انواع اولیه ای که از اجداد میمون ما منشعب شدند بر زمینی که ترکیبی از دشت باز و بیشه بود، زندگی میکردند.

میتوان گفت مورگان که کتابش را در سال ۱۹۷۱ نوشته، تقصیری ندارد چون از اطلاعات جدید در مورد طبقه بندی فسیل ها، تاریخ نگاری بیوشیمیائی، و بازسازی اکولوژیک که همگی طی چند سال اخیر بدست آمده اند، بی خبر بوده است. اما مشکل مورگان، معرفتی نیست. گمان زنی، حتی گمان زنی غلو آمیز، با هدف دامن زدن به ایده های جدید آنها در حیطه ای دارد که زیر بار لاشه تئوری های کهنه و تعصبات اجتماعی - فرهنگی خفه میشود، و برای خانه تکانی و پیش کشیدن سوالات جدید، کار بدی نیست. نه تنها بد نیست، خوب هم هست. اما قلمداد کردن گمان زنی های آزمایشی بعنوان اعتقادات محکم، و آن اعتقادات را مساوی با شواهد واقعی قلمداد کردن و بر پایه آنها تئوری ساختن، کاملاً چیز دیگریست. این کاری است که مورگان در سراسر کتابش بخصوص در رابطه با «فاز آب زیستانی» در گذر از میمون به انسان میکند. او همه چیز های دیگر را به دور این تئوری می بافت؛ انگار حقیقتی آشکار است. مورگان در این کار حتی شرط احتیاط را هم قبول ندارد.

این کار صرفاً نشانه تبلیغ یک علم سراپا غلط نیست. مورگان، پس از اینکه کل سناریوی خود را حول تکامل بیولوژیک می بافت، دست به انواع و اقسام نتیجه گیری های بی پایه درباره علل رفتارهای اجتماعی انسان امروز، بخصوص در زمینه مناسبات میان مرد و زن و علل جنگ

میزند. علیرغم نیت حسنه مورگان، کتابش را تنها میتوان اثری کاملا غیر مسئول دانست. بخصوص که فتوایش را که بار سیاسی زیادی دارند، به گونه ای صادر میکنند که گویا محصول طبیعی تکامل بیولوژیک اولیه ما هستند. اینکه آیا تلاش برای یافتن علل رفتارهای اجتماعی بشر مدرن در پروسه های تکامل بیولوژیکی ذره ای اعتبار دارد یا خیر، یک موضوع کلیدی است. اما فعلا آن را کنار میگذاریم. کل الگوی تکاملی مورگان انباشته از فرضیات غلط و داستان گوئی های مزخرف است که به مثابه فاکت های جدی ارائه میشود. در اینجا من در پی افشای همه اشتباهات خام کتاب مورگان نیستم. باید بگویم که تقریبا در هر جمله این کتاب، یک نکته غلط یافتیم. اما چند مثال برای دادن تصویری از اشتباهات کتاب مورگان کافی است.

فعلا این واقعیت را کنار می گذارم که دلایل فراوانی برای شک کردن در مورد فرضیات کلیدی «فاز آب زیستانی» مورگان وجود دارد. بیائید ببینیم وی چگونه می خواهد فرضیات خود را مورد آزمایش قرار دهد؟ روش وی خیلی واضح است: اول دنبال مشخصاتی می گردد که ممکن است به داستان وی «بخورد»؛ سپس ادعا می کند که این مشخصات را می توان توسط فرضیات اولیه ای که خودش مطرح کرده توضیح داد؛ ادعای بعدیش اینست که بنابراین فرضیات اولیه وی حقیقت دارد. شیوه آزمون او طوری است که امکان ندارد فرضیات وی سربلند بیرون نیاید. بر این اساس است که او با روشی کاملا مشابه، الگوی زیر را جایگزین الگوی کلاسیک تاززانی میکند:

ما در جریان انشعاب از اجداد میمون خود، توانائی راه رفتن روی دو پا را بدست آوردیم؛ چون برای فرار از حیوانات وحشی باید جنگل را ترک کرده، به آبهای عمیق میرفتیم و میتوانستیم در این آبها بایستیم. ما پشم خود را از دست دادیم چون برای زندگی در آب باید خود را سبک میکردیم؛ یک لایه چربی زیر پوست ما شکل گرفت چون در آب نیاز به گرما داشتیم؛ جنس موئ ما پستان های بزرگ پیدا کرد چون کودکان نیاز داشتند که در شرایط لغزان زندگی در آب، جانی برای گیر دادن و آویزان شدن خود داشته باشند. موی سر ما حفظ شد تا نوزاد ما بتواند زیر آب به آن چنگ بزند و آویزان شود. روی سوراخ های تنفسی ما یک دماغ شکل گرفت چون برای حفاظت از سینوس ها هنگام شیرجه رفتن، چنین چیزی لازم بود. ما بیان از طریق چهره سازی را تکامل دادیم چون در مقابل آفتاب لازم بود چشم هایمان را نیمه باز و بسته کنیم؛ زنان باسن بزرگ پیدا کردند چون لازم بود به راحتی روی شن های ساحل بنشینند و نوزادانشان را شیر دهند. واژن (آلت تناسلی زن) به جلوتر تغییر مکان داد چون نیاز به حفاظ بیشتر در مقابل آب نمکی و شن های ساییده داشت. شکل آمیزش جنسی ما به آمیزش از جلو تبدیل شد چون این روشی است که پستانداران آبری باید استفاده کنند. ما توانائی کنترل تارهای صوتی را به مثابه پیش درآمدی بر سخنگویی تکامل دادیم چون زمانی که ما به زندگی در آب روی آوردیم، ارتباط گیری از طریق حس بویائی کاملا غیر عملی شد و بسیاری و اباطیل آزار دهنده دیگر. البته مورگان چند دفعه عباراتی چون «احتمالا» و «به احتمال زیاد» را اینجا و آنجا اضافه می کند اما در کل داستان خود را طوری می بافت که انگار کلیه «افکارش» به طرز غیر قابل انکاری ثابت شده است. او مرتب از عباراتی چون «تنها توضیح ممکن» استفاده می کند در حالی که در همه آن موارد، توضیحات کاملا معقول تر دیگری وجود دارد اما هیچیک از آنها مورد بررسی وی قرار نمی گیرد.

چیزی که کتاب مورگان را جالب توجه می کند آن است که قصه وی در واقع نسخه تتراشیده و نخراشیده از اشکالاتی است که در چند دهسال گذشته گریبانگیر بخش بزرگی از بیولوژی تکاملی «جدی» بوده است؛ اشکالاتی که فشرده تر از هر جا در متدولوژی بیولوژیست های جامعه شناس پنجم میخورد. برای مثال، مورگان هنگام بررسی پروسه های انتخاب طبیعی و تکاملی، از یک فرم رایج «مختصر نویسی» استفاده میکند. مسلم است که این فرم از نویسندگی موجب استفاده کمتر از جملات دقیق و پیچیده می شود. اما به پروسه های مورد تشریح یک نوع هدف مندی و قصد آگاهانه می بخشد (بطور مثال، انسان راست قامت شد چون هنگام فرار از حیوانات وحشی به سوی آنها نیاز داشت که در آنها راست بایستد و غیره). این یک روش رایج برای بیان شفاهی و کتبی در میان بسیاری از بیولوژیست های تکاملی است. اگر کمی آنها را زیر فشار قرار دهیم، سریعاً توضیح می دهند که منظورشان این است که حد معینی از تنوع ژنتیک در یک نوع باعث می شود که وقتی با یک محیط متغیر مواجه می شود، برخی خصائل در کل آن نوع رایجتر شود زیرا تحت آن شرایط خاص، امتیازی برای توان بازتولیدی آنهاست. و سرانجام این خصائل بسط یافته احتمالا به خصیصه کل آن نوع تبدیل خواهد شد. اما روش مختصر نویسی نه تنها بطور بالقوه برای آنان که هنوز در این رشته تعلیم کافی ندارند بسیار گمراه کننده است بلکه بر کسانی که از این روش استفاده میکنند نیز تاثیر متقابل می گذارد و به ایجاد اغتشاش فکری و توجیه اشتباهات و فرضیات غلط در ذهن شان کمک می کند. (۱)

در مورد مورگان مساله فقط استفاده از یک تکنیک بی بند و بار نیست. بلکه بنظر می رسد این تکنیک به او کمک می کند که عدم معرفتش به پروسه های بنیادین تکاملی را پرده پوشی کند. او برخی اوقات طوری می نویسد که انگار کلیه تغییرات تکاملی از موتاسیونهای واحد سرچشمه گرفته، یا اینکه گویا این آحاد یک نوع هستند که دگرگون می شوند نه کل موجود نوعی. انگار خصائل جدید خیلی راحت در پاسخ به «نیازها» تکامل می یابند و انگار کلیه تغییرات تکاملی برای انطباق یابی بر ناملاهیات محیط زیستی صورت گرفته اند. شاید بتوان گفت که این آخری، رایج ترین اشتباه هم در کتاب مورگان و هم بطور کلی در ادبیات تکاملی است. اما باید تکرار کنم که خصائل بخاطر قابلیت انطباق یابی شان نیست که انتخاب می شوند. بنابراین نمی توان دست روی برخی خصائل گذاشت و (درست یا غلط) تعیین کرد که این خصلتی انطباق یابنده است، و ادعا کرد که بنابراین از همان ابتدا بر پایه قابلیت انطباق یابی تکامل یافته است. حداکثر سوالی که می توانیم طرح کنیم این است که آیا امکان معقولی برای اینکه فلان خصلت یک انطباق یابی بوده باشد، موجود است؟ و به دنبال یافتن مبنای احتمالی آن و جاده هائی که در پروسه تکاملی طی کرده است، اجزاهای تکاملی محتمل چه بوده، و اینکه توضیحات بدیل چیستند، پژوهش نمائیم. مضافاً، روش تقلیل گرایانه که هر ذره از تغییر شکل و رفتار را به مثابه نتایج مستقیم انتخاب طبیعی قلمداد می کند، هیچ اعتبار بیولوژیک ندارد. چون در عین حال که انتخاب طبیعی مهمترین واسطه تغییر تکاملی بیولوژیک می باشد، اما پروسه های دیگری نیز موجودند که می توانند موجب شیفت های (جابجائی های) تکاملی در جماعات و انواع موجودات شوند بدون اینکه مستقیماً ربطی داشته باشند به افزایش موفقیت بازتولیدی اعضا، آن جماعات و انواع موجودات (مانند تمرکز یابی تصادفی آللیل های خنثی (۲)، تغییرات تصادفی در تناوب ژنی در جماعت که به «شناور شدن ژنتیکی» معروف است. «شناور شدن ژنتیکی» بخصوص زمانی که تعداد یک جماعت بشدت کم می شود، مانند زمانی که تعداد کوچکی از آنان در افراد افتاده و جماعت جدیدی را تشکیل می دهند، رخ می دهد. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به گولد و لوانتین ۱۹۷۹ ص ۵۹۰-۹۱)

ادامه دارد

توضیحات:

(۱) تصریح این نکته را مشخصاً مدیون باب آواکیان هستم (از نامه های منتشر نشده).
(۲) آللیل یکی از چندین شکل متناوب یک ژن است که مکان یکسانی را روی کروموزوم اشغال می کنند. تغییرات تصادفی در نسبت حضور هر آللیل متفاوت در یک جماعت می تواند ترکیب کلی مخزن ژنتیکی آن جماعت را تغییر دهد و بالنتیجه در تنوع ژنتیکی جماعتی که بطور درونی جفت گیری می کند، تغییر ایجاد کند. اما آیا این، تاثیرات قابل تفکیک بر روی بقا و باز تولید اعضا، خواهد داشت یا نه بستگی به آللیلی دارد که تکامل می یابد.

«عزیزجان، اگر روی لبه زندگی نمی کنی، داری فضا اشغال می کنی...»

فلو کندی

به یاد فلو کندی

نوشته: دبی لنگ (درج شده در کارگر انقلابی ۱۸ مارس ۲۰۰۱)

ترجمه و تلخیص از: رها جزایری

فلورینس کندی روی لبه زندگی کرد - یعنی تمام زندگیش را وقف مبارزه علیه بی عدالتی های نظام نمود. در ۲۲ دسامبر ۲۰۰۰ در سن ۸۴ سالگی در نیویورک درگذشت. قریب به ۵۰ سال از فعالین برجسته ی مبارزه برای رهایی سیاهپوستان و زنان بود. تکیه کلام محبوبش، «لگد بزن در کونش» بود. و با شجاعت و بدون عذر خواهی هر جاکه بی عدالتی می دید همین کار را میکرد. او جسورانه و با طنزی کم نظیر نظم موجود را به مصاف می طلبید. در سال ۱۹۷۶ در کتاب خاطراتش به نام «من فلوی رنگین پوست: زندگی سخت و لحظات شیرین» نوشت: «از بچگی یاد گرفتیم زیر بار زور نرییم» و شرح می دهد که چگونه وقتی نژادپرستان کلو کلس کلن «ک ک ک» به درب منزل خانوادگی اش آمدند و به آنان گفتند که باید تا روز بعد، محله سفید پوست نشین در کانزاس سیتی را ترک کنند، پدرش به درون خانه رفت و تفنگش را بیرون کشید: «به اولین کسی که پایش را روی این پله ها بگذارد شلیک خواهم کرد و بعد شما میتوانید تصمیم بگیرید که کدامتان میخواهد به من شلیک کند.» آنان رفتند و هیچوقت برنگشتند.

پس از آن مادر مرد. فلو و خواهرش به محله هارلم اسباب کشی کردند و در حالیکه بطور تمام وقت کار می کردند وارد دانشگاه کلمبیا شدند. فلو کم کم میان ستم بر سیاهپوستان و ستم بر زنان ارتباط برقرار کرد.

عنوان اولین مقاله ای که در کلاس جامعه شناسی نوشت چنین بود: «یک بررسی قیاسی: شباهت های میان جایگاه اجتماعی سیاهپوستان و زنان». وقتی لیسانس گرفت قصد ورود به دانشکده حقوق دانشگاه کلمبیا را کرد. اما دانشگاه از ورود وی به دلیل آنکه زن است ممانعت کرد. او تهدید کرد که در صورت رد تقاضایش دانشگاه را بدلیل تبعیض نژادی به دادگاه می کشاند. فلو اولین زنی بود که از دانشکده حقوق فارغ التحصیل شد. برخی او را تشویق می کردند که بجای وکالت به تدریس بپردازد. جواش این بود که هر چه هدف را بالاتر بگیري بهتر می توانی تیر اندازی کنی. در زمینه امور زناشویی وکالت می کرد و به زنانی که از شوهرانشان ضربه خورده بودند کمک می کرد. یک بار به فمینیست آمریکائی، گلوریا اشتاینم، گفت: «میتوانم بگویم از هر پنج شش زنی که صحبت می کنم یکی در کودکی مورد تجاوز یکی از آشنایان ذکورش قرار گرفته است.» خیلی زود فهمید که از نظام قانونی نمی توان انتظار اجرای عدالت داشت: «من فهمیدم که قانون برای برقراری عدالت در حق کسانی که برای من مهم هستند وضع نشده است. ممکنست قانون وقتی عواید ملاکین و بانک ها و شبکه های تلویزیونی و کمپانی های تلفن را چندین میلیارد دلار بالا می برد در حق آنها عدالت را بجا می آورد ولی وقتی به آدم هائی که برای من مهم هستند میرسد عدالت وجود ندارد.»

در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ فلو از چهره های برجسته ای بود که مرتباً در تلویزیون ظاهر می شد و خیلی زود شناخته می شد چون تقریباً همیشه کلاه های کابوئی به سر می گذاشت و عینک آفتابی صورتی رنگ به چشم می زد. خودش می گفت: «من همیشه کلاه های مسخره ای که برای مردان درست شده اند به سر می گذارم که توی چشم می زند. برای ما مهم است بفهمیم که یک دلیل ممنوعه بودن لباس های مردانه پیامش این است که، «اگر دنبال زنی هستی که حریر و برودری می پوشد، من نیستم.» در این جامعه زنان هر کاری کنند نشانه آن است که خودشان را برای مرد درست نکرده اند، بی نزاکتی و بی تمدنی محسوب می شود.» فلو از اینکه حرفی بزند یا کاری کند که توجه مردم را جلب کند، ترسی نداشت. مجله «پی پل» او را به «بی پرواترین دهان رادیکالیسم» ملقب کرد. در دهه ۱۹۷۰ وقتی میهمان برنامه تلویزیونی «دانا هیو» بود گفت: «من این آواز را می خوانم: ای سرزمین شیرین تبعیض و بی عدالتی. آری من با نفرت حرف می زنم زیرا در جامعه نفرت انگیزی زندگی می کنم، و فکر نمی کنم مردمی که از این جامعه نفرت انگیز در رنجند باید در آوازهایشان آنرا سرزمین محبوب من بخوانند.»

زبان انتقاد فلو علیه زنان و سیاهپوستانی که «به جایی رسیده اند» و از مقامشان ضد مردم استفاده می کنند، گشوده بود. در مقاله ای که در مجموعه فمینیستی به نام «همبستگی خواهرانه قدرتمند است» تحت عنوان «ستم

نهادینه در مقابل زنان» منتشر شد، نوشت: «باید با لگد در آن کونی زد که از نظام حمایت می کند. می خواهد صاحبش زن باشد یا مرد، ملیتش هر چه می خواهد باشد، یا اینکه مامور لبخند به لب ستمگر باشد. وقتی مبارزه حدت می یابد ستمگر گرایش به آن پیدا می کند که مامورین جذاب و برخی اوقات از میان خود ستمدیدگان، به کار بگیرد.

فلو در سال ۱۹۷۱ «حزب فمینیست» را پایه گذاری کرد. این حزب، شرلی چیزهولم را که نماینده کنگره بود، به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری آمریکا معرفی کرد. و سپس برای انتخاب یک شهردار سیاهپوست برای نیویورک کارزار انتخاباتی گذاشت. فلو یک انقلابی نبود اما اعتقاد داشت که جامعه نیازمند یک تغییر بنیادین است. و از جنبش های انقلابی زمان خود حمایت می کرد. او در مصاحبه ای گفت: «بنظر من بزرگترین اشتباه آن است که آدم اعلام کند ضد خشونت است. من نمی فهمم چطور آدم می تواند داخل فرهنگ گلوله و موشکهای ضد بالیستیک زندگی کند و صحبت از عدم خشونت کند... در این مملکت به هیچ گروهی به اندازه سیاهپوستان ناروایی نمی شود... آنان زمین می خواهند، مقامات دولت می خواهند پول به آنان بدهند. تئوری من آنست که باید پول را بگیرند، اسلحه بخرند و زمینشان را پس بگیرند. بنظر من زمان آن رسیده که سیاهان با این کشور به زبانی که با آن آشناست صحبت کنند: با خشونت.»

فلو از کسانی که در جنبش رهانبخش سیاهان فعال بودند حمایت می کرد. در مصاحبه ای گفت: «در این کشور، درجه جدی بودن کسی که می خواهد حصارها را بشکند، کسی که می خواهد جرات کند و بر جهت جامعه تاثیر بگذارد، با درجه نزدیکی اش به انقلاب سیاه معلوم میشود... هر کس که عمیقاً خواهان سرنگون کردن این جامعه متکی بر راسیسم است باید این را از طریق اتحاد با مبارزه انقلابی سیاهان علیه راسیسم نشان دهد.»

فلو کندی هرگز از مبارزه علیه سیستم دست نکشید. او در جنبش علیه جنگ ویتنام حضور داشت. در مبارزه سیاهان برای حقوق مدنی حضور داشت. او برای حقوق زنان و علیه مجرم شناختن فاحشه ها مبارزه کرد. او وکالت ۲۱ تن از اعضای گروه پلنگان سیاه و آسات شاکور را به عهده داشت. در جریان مبارزه علیه کنگره حزب دموکرات در سال ۱۹۶۸ او و دوستش آپارتمان خود را تبدیل به «اورژانس خدمات اولیه میدان جنگ» کردند. در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ فلو در خط اول مبارزه برای قانونی کردن سقط جنین بود. همواره می گفت: «اگر مردان حامله می شدند، سقط جنین تبدیل به یک آئین مقدس می شد». همراه با فرد دیگر کتاب «خاطرات سقط جنین» را نوشت. این اولین کتاب در نوع خود بود که در آن زنان آشکارا از حامله گی های ناخواسته و مرگبار بودن سقط جنین های پنهانی در کوچه های تاریک سخن می گویند.

در اواخر دهه ۱۹۶۰ دیگر وکالت را کنار گذاشته بود و تنها برای زندانیان سیاسی و موارد شکایت علیه تبعیض نژادی وکالت می کرد. در سال ۱۹۶۷ در کنوانسیون ضد جنگ ویتنام در (مونترال کانادا) یکی از رهبران حزب پلنگان سیاه به نام بابی سیل می خواست در مورد راسیسم صحبت کند اما سازماندهندگان جلسه قصد داشتند سخنان او را محدود به جنگ ویتنام کنند. فلو به صحنه رفت و به این کار اعتراض کرد. او از انتقاد کردن به جنبش هایی که خودش در آن درگیر بود هراس نداشت. او با کسانی که اختلافات جدی داشت متحد می شد و فعالیت می کرد و همزمان برای آنچه که فکر می کرد درست است مبارزه می کرد. فلو همواره اصرار می کرد که جنبش زنان باید بر سر جنگ ویتنام و مسائل مربوط به سیاهپوستان و مسائلی که دغدغه زنان ملل تحت ستم است، موضع بگیرد. و در همان زمان در میان سیاهپوستان، علیه مردسالاری تبلیغ می کرد. در میان سیاهپوستان (حتی میان سیاهان انقلابی) این نظریه رایج بود که سقط جنین نسل کشی است و زنان سیاهپوست برای تقویت ملت سیاه باید هر چه بیشتر بچه بزنند. فلو در میان سیاهان علیه این نظرات مبارزه می کرد. فلو در مبارزات گوناگونی که به ابتکار کمونیست های انقلابی به راه می افتاد شرکت میکرد. مری لو گرین برگ فعال جنبش زنان در آمریکا و سخنگوی شاخه نیویورک حزب کمونیست انقلابی آمریکا می گوید: «شک نیست که فلو هرگز با نظم موجود نساخت. او از هر جریانی که احساس می کرد در کلیت خود علیه سیستم مبارزه میکند حمایت میکرد. در هر برنامه مترقی بطور مستقیم یا با اسمش حضور داشت.» کارل دیکس، یکی دیگر از سخنگویان این حزب می گوید: «یک بار برای شرکت در کنفرانسی که ما در مورد کارزار ضد مواد مخدر دولت برگزار کرده بودیم به کلیولند آمد. در آن زمان وی روی صندلی چرخدار قرار داشت. او بهمراه چند تن دیگر برای تبلیغ، به گتوهای سیاهپوست نشین رفتند. در آنجا شروع به تبلیغ کرد که پلیس برای حمایت از مردم در گتوها مستقر نشده است بلکه برای سرکوب آنان در اینجاست. جمعیت زیادی دور آنها جمع شد. و پلیس هم به میدان آمد. چند نفر می خواستند او را از آنجا بیرون ببرند اما فلو مقاومت کرد و گفت، خیر. اتفاقاً الان بهترین موقع حضور در اینجاست. وقتی پلیس می آید من در نمی روم. اتفاقاً اگر کار ما طوری نبود که پلیس را به اینجا بکشاند، من میرفتم.»

او نقش مهمی در کارزار «خط و مرزها را روشن بکنید» بازی کرد. این کارزار برای افشای بمباران خانه گروه براه افتاد. در سال ۱۹۸۵ پلیس فیلادلفیا تحت فرمان شهردار، خانه این گروه از مبارزین سیاهپوست را بمباران کرد.

بمباران کرد و ۱۱ نفر از آنان کشت. «گودی» شهردار فیلادلفیا سیاهپوست بود. فلو نوشت: «فرق بین آنچه گودی کرد با آنچه که پلیس در سراسر این کشور میکند تنها در روش است... همه جا سیاهان را با تفنگ می کشند. در این مورد آمریکائی تر عمل کردند و سیاهان را بمباران نمودند...»

تا اواخر دهه ۱۹۸۰، فلو سه سکنه و دو حمله قلبی داشت و صندلی چرخدار استفاده می کرد. اما در مبارزات شرکت می کرد و شوخ طبعی اش را کماکان حفظ کرده بود. افراد همه گرایشات سیاسی متفاوت فلو را دوست داشتند و به او احترام میگذاشتند. می توان گفت که تاثیرات او زندگی هزاران نفر را عوض کرد. در مراسم یادبودش در شهر نیویورک چند صد نفر گرد آمدند. در این مراسم سردبیر مجله «میس» در مورد فلو گفت: «او اولین زن آزادی است که من شناختم. فمینیسم او اصلا در باره زنان سفید پوست محله های مرفه نشین نبود.» گلوریا اشتاینم گفت: «هیچکس، هیچکس، به اندازه فلو دوستدار زندگی و دست و دل باز نبود... فلو به این کشور که دوران برده داریش بیشتر از دوران لغو شدن برده داری است، که هنوز زنانش کم ارزش تر از مردان حساب می شوند، که اغلب کودکانش در گرسنگی و خشونت بزرگ می شوند و هیچکس آنان را تشویق نمی کند که خودشان باشند، نگاه کرد؛ به بی خانمانان و توده مردم بی قدرت نگرست؛ و آگاهانه تصمیم گرفت که روش مبارزه خشم آگین، حقیقت گوئی، طنز و امیدواری را به کار گیرد.» در کتاب خاطراتش، «من فلوی رنگین پوست...» می نویسد: «من فکر میکنم زندگی من بهترین نوع زندگی است؛ فکر نمی کنم هیچکس به اندازه من در زندگی خوش باشد... بعضی ها طوری رفتار می کنند که انگار کسانی که می خواهند دنیا را بهبود ببخشند یک چیزیشان می شود. بنظر من اینها تهی هستند و باور نمی کنم کسی که کمی سلیقه و مغز داشته باشد به صف آنان بپیوندد... من زنی هستم زبان دراز، میان سال و رنگین پوست که ستون فقراتی معوج دارم و یک متر از روده هایم را بریده اند. و خیلی ها فکر میکنند دیوانه ام. شاید تو هم همینطور. اما من هیچوقت از اینکه مثل بقیه نیستم تعجب نمی کنم. تعجبم از آن است که چرا عده بیشتری از مردم مثل من نیستند.»

پاورقی: نام کتاب خاطرات فلو کندی به انگلیسی

«آروندهاتی روی» لشکر کشی کشورهای غربی به افغانستان را محکوم می کند

روزنامه گاردین - ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۱

برگردان هشت ماوس

آروندهاتی روی نویسنده فمینیست هندی است. رمان معروف آروندهاتی به نام «خدای مسائل کوچک» در سال ۱۹۹۸ جایزه «بوکر پرایز» انگلستان را نصیب خود کرد. در این رمان آروندهاتی نظام کاست و مردسالار جامعه هند و ارزشهای اخلاقی مبتنی بر آن را به نقد می کشد. آروندهاتی در قبال مسائل سیاسی و اجتماعی مهم هند و جهان ساکت نمی نشیند و با قلم تیز و فعالیتگری خود حاکمان ریاکار جهان را بزیار حملات آتشین می گیرد. در زیر مختصری از مقاله طولانی وی به نام «ریاضیات عدالت بی نهایت» را می خوانید. لازم به توضیح است که نام عملیات نظامی آمریکا در ابتدا «عدالت بی نهایت» نام داشت که بعداً به «تداوم آزادی» تغییر کرد.

.....

جورج بوش در سخنرانی بیستم سپتامبر خود در مقابل کنگره دشمنان آمریکا را «دشمنان آزادی» خواند. او گفت، «آمریکائی ها از خود می پرسند چرا آنها از ما متصرفند؟» «آنها از آزادی های ما، از آزادی مذهب، بیان، رای دادن و اجتماع کردن و آزادی اختلاف نظر داشتن، متصرفند.» در اینجا بوش از مردم آمریکا می خواهد دو بار به او ایمان بیاورند. اول، بدون اینکه دولت آمریکا سندی ارائه دهد، باور کنند که «دشمن» همان کسی است که او می گوید. دوم، باز هم بدون سند و مدرک، باید فرض کنند که تعریف حکومت آمریکا از انگیزه های «دشمن» حقیقی است.

به دلایل استراتژیک، نظامی و اقتصادی، برای دولت آمریکا حیاتی است که به مردم کشور خود بیاوراند که تعهد آمریکا به آزادی و دموکراسی و «زندگی آمریکائی» زیر حمله است. در جو کنونی که مردم غمگین و عصبانی هستند، این راحت ترین فرمول است که می توانند به آن دست اندازند. معذالک باید پرسید اگر این حقیقت دارد پس چرا سبیل های سلطه اقتصادی و نظامی آمریکا (ساختن تجارت جهانی و پنتاگون) مورد حمله قرار گرفت؟ چرا مجسمه آزادی را نزدند؟ آیا واقعا خشم دوزخی عاملین این حملات ریشه در آزادی و دموکراسی آمریکائی دارد؟ آیا تاریخچه دولت آمریکا تعهد به مسائلی کاملاً متضاد، مانند تعهد به تروریسم اقتصادی و نظامی، حمایت از جنگ های محلی و دیکتاتوری های نظامی، تعصب مذهبی و نسل کشی غیر قابل تصور (در خارج از آمریکا) را نشان نمی دهد؟

مادلین آلبرایت، وزیر امور خارجه سابق آمریکا، در سال ۱۹۹۶ در یک مصاحبه تلویزیونی در جواب به این سوال که «چه احساسی در قبال نیم میلیون کودک عراقی که در نتیجه تحریم های اقتصادی آمریکا مرده اند دارید؟» جواب داد، «انتخاب مشکلی است اما ما بر این باوریم که با توجه به همه مسائل ارزشش را داشت!» ! آلبرایت بخاطر این حرف هرگز شغلش را از دست نداد... محاصره اقتصادی عراق پابرجاست و کودکان عراقی هنوز می میرند. و اینجاست حيله گری در نام گذاری، جای سببیت و تمدن را عوض کردن و «قتل عام مردم بیگناه» را به دلخواه «برخورد تمدن ها» و «ضررهای جانبی» خواندن. و اینجاست ریاضیات دروغین و ریاکارانه ی «عدالت بی نهایت». چند کودک مرده عراقی لازم است که جهان جای بهتری شود؟ چند افغانی مرده در ازای هر آمریکائی مرده می خواهید؟ در مقابل هر مردی که می میرد جسد چند زن و کودک کافی است؟ برای هر بانکدار مرده چند مجاهد مرده لازم است؟

ابر قدرت های جهان جمع شده اند تا به افغانستان هجوم ببرند. افغانستانی که یکی از فقیرترین، درب و داغان ترین، جنگ زده ترین کشورهای جهان است. به این خاطر که رژیم طالبانش به اسامه بن لادن که متهم حملات یازده سپتامبر می باشد، جا داده است.

تنها چیز با ارزشی که در افغانستان مانده شهروندانش هستند، با نیم میلیون کودک بی دست و پا. (این آمار تخمینی هواپیماهایی است که دست و پای مصنوعی به روستا غیرقابل دسترس افغانستان پرتاب می کنند). اتفاقاً، یکی از مشکلات ارتش مهاجم آنست که در افغانستان چیزی از مختصات متعارف یک کشور که معمولاً مورد حملات نظامی قرار می گیرند (شهرهای بزرگ، اتوبان، مجتمع صنعتی، کارخانه برق و آب و غیره) نمانده که در نقشه جنگی اش بگنجانند. مزارع تبدیل به گورستان شده اند و ده میلیون مین نفرکش در روستاهای افغانستان در دل خاک دفن شده است. ارتش آمریکا اول باید مین ها را پاک کند و جاده بسازد تا بتواند سربازانش را وارد کند.

یک میلیون افغان از ترس حملات آمریکا خانه و کاشانه خود را ترک کرده و در مرز پاکستان افغانستان آواره اند. طبق تخمین سازمان ملل هشت میلیون افغانی محتاج کمک های اضطراری هستند. ... این است معنای «عدالت بی نهایت» در قرن جدید.

مردم را به موقعیتی می رانند که در آن واحد هم انتظار کشته شدن را بکشند و هم از گرسنگی بمیرند.

در آمریکا قلدرمنشانه می گویند، «افغانستان را با بمب به عصر حجر پس می فرستیم!»! لطفاً یکی اعلام کند که نیازی نیست، افغانستان پیشاپیش در آنجاست. و اگر دل کسی خنک می شود اعلام کنید که آمریکا در فرستادن افغانستان به آنجا نقش مهمی داشت.

«دسته هشت مارچ» زنان افغانستانی

گفتگو با چند تن از فعالین

این گفتگو در تاریخ ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۱ در کوئته صورت گرفته است. — «هشت مارس»

شرکت کنندگان در گفتگو:

کلثوم - ۱۹ ساله - محصل کلاس ۱۱ - معلم دبستان - نقاش - ۵ سال در محیط مهاجرت
جمیله - ۳۷ ساله - خیاط، گلدوز - دارای ۵ فرزند - تا سال دوم دانشکده طب را در دانشگاه کابل تحصیل کرده - تعصبات خانوادگی او را از ادامه تحصیل باز داشته - همسرش به استرالیا رفته - ۷ سال در محیط مهاجرت
گل افروز - ۲۵ ساله - گلدوز - دارای سه فرزند - درس خانگی نزد ملای روستا خوانده - سپس به او گفتند زنان بهترست فالگیر و جادوگر شوند و برای این نیازی به تحصیلات نیست - ۹ سال در محیط مهاجرت
صدف - ۱۵ ساله - کلاس هفتم - متولد در محیط مهاجرت
فاطمه - ۳۸ ساله - شغل ماما

سوال: موضوع دسته هشت مارچ، در مورد تحولات اخیر در این خطه چیست؟

فاطمه: ما برنامه تازه ای که امپریالیستها برای اینجا در سر دارند را یک تجاوز امپریالیستی می دانیم. اینها با همدستی مرتجعین این منطقه مثل پاکستان قصد دارند بدبختی و فلاکت بیشتری را دامنگیر مردم ما کنند. امروز توجیه این تجاوز امپریالیستی، طالبان و اسامه بن لادن هستند. واقعه ۱۱ سپتامبر در آمریکا را هنوز کس نمی داند که بدست کدام مردم صورت گرفته. اما امپریالیسم آمریکا تصمیم گرفته برای جبران حقارتی که بر او رفته از مردم افغانستان انتقام بگیرد. طالبان و اسامه کی هستند؟ اینها دست پرورده خود آمریکا هستند. با دالر پر شدند و مسلح شدند. امپریالیسم آمریکا با همدستی پاکستان و سازمان امنیت آن، ۶ سال در مدارس پاکستان طالب ها را تعلیم دادند. اینها پس مانده ترین و بیشعور ترین نیروی دنیا هستند. هیچ چیز نمی فهمیدند جز قدری آیات و توصیف بهشت و جهنم. وقتی به آنها احتیاج پیدا کردند آنها را به حیث هیئت صلح و برای به اصطلاح امنیت داخل افغانستان کردند. اسامه سالها با دالر آمریکائی در دوره جنگ مقاومت علیه روسها پر شد و این پس مانده تاریخ را همین امپریالیستها دوست نزدیک خود می دانستند. حالا چی شده که اینها مغضوب شده اند؟ دوره مصرف اینها بسر آمده. همه امپریالیستها و مرتجعین مختلف در پی منافع خود هستند. و تاوان آنرا باید مردم ما بدهند.

کلثوم: شما به خبرها و حرفهای اینها توجه کنید. آمریکا زیر عنوان آزادی و امنیت و مبارزه با «دهشت گری» (تروریسم)، می خواهد وضعیت خود را در اینجا محکمتر کند. فیودالها و سرمایه داران پس مانده پاکستان از این رهگذر دنبال پر کردن جیب خود هستند. طالبان نگاه میکنند ببیند چطور می تواند از این وضعیت خلاص شود و امارات اسلامی افغانستان را حفظ کند. با ویران کردن کشور ما و تحمیل رنج و بدبختی بیشتر بر مردم و زنان افغانستان. وزیر دفاع افغانستان شناختی کارت و پاسپورت پاکستانی دارد. یعنی غلام پاکستانی ها هستند. توی دست خارجی ها هستند. ما اینطور نمی خواهیم...

فاطمه: بار این تجاوز امپریالیستی بیشتر از همه بر دوش زنان افغانستان است. همه مردم رنج خواهند برد. اما برای زنان چندین برابر است. ما خود مشکلات آوارگی را کشیده ایم. میدانیم چه میگذرد. برای کسی که در میان این ماجرا قرار ندارد حتی تصور هم امکان ندارد. همین الان تعداد زیادی از مردم ما در مرز چمن (مرز افغانستان با پاکستان)، آواره شده و از ترس بمباران امپریالیستها سر چادر در بیابانها بسر می برند. حکومتهای ارتجاعی تاجیکستان و ایران مرزهای خود را بروی مردم بسته اند. پیش بینی می شود که بیش از یک و نیم میلیون مردم آواره شوند و بیش از هفت و نیم میلیون درون افغانستان در خطر قحطی بسر می برند. آوارگی از خانه و کشور را چه کسی خوش دارد؟ هیچکس. بار این بیشتر از همه روی دوش زنان است. مسئولیت خانواده و تامین معاش برای شکمهای گرسنه فرزندان بیشتر بروی دوش زنان می افتد. زنان روستائی در افغانستان، با فقر و نداری و هزار بدبختی به ترتیبی گذران میکنند. به این اندازه که در آوارگی تحقیر می شوند، نمی شوند. گدائی نمیکنند. اما اینجا، زیر فشار توان فرسای اقتصادی تن به هر حقارتی مجبورند بدهند. طفل های خرد خود را به کارگاههای تاریک و تنگ قالببافی روان میکنند. برای نان شب دست بظرف به اصطلاح موسسات خیریه امپریالیستی دراز کنند.

جمیله: این بلایا بر سر همه مردم ما می آید. اما مساله برای زنان قسم دیگری است. برای مردان امکانات خلاص کردن خود از این وضعیت بیشتر است. آنها زن و فرزندان خود را برای لقمه ای نان رها میکنند و برای کار به کشورهای دیگر میروند. بعضی از آنها هیچوقت بر نمیگردند و می ماند زن، آواره، با چندین فرزند خرد.

فاطمه: هر روز ماجرای جدیدی برای این مردم درست میکنند. بیشتر از بیست ساله که اینطور است. طالبان و نیروهای اسلامی پیش از

آنها اینقدر بلا سر این مردم آورده اند که امروز یک فکر غلط توی بعضی از مردمان پیدا شده. و اینکه خویست آمریکا بیاید و ما را از دست اینها نجات دهد. این فکر بسیار خطرناک است. نگاه مردم را از روی قدرت و طاقت خودشان بر میدارد و متوجه تفنگچی های آمریکا نمیکند. یک کار ما مبارزه با این فکر هست. ما بعنوان دسته هشت مارچ با زنان حرف میزنیم و آنها را آگاه میکنیم. ما به مردم تاریخ را نشان میدهم و اینکه طالب ها و اسامه بن لادن از کجا آب خوردند. به مردم میگوئیم که اینها را امپریالیستها سر کار آوردند. و امپریالیسم همین است. پس باید با تجاوز امپریالیستی مبارزه کنیم و این مبارزه را در پیوند با مبارزه برای از بین بردن دست نشاندگان آنها یعنی حکومت پس مانده طالب ها جلو ببریم.

کلثوم: ما به زنان میگوئیم باید یکی و متحد شویم. باید طاقت و نیروی خودمان را وسط بیاوریم. اگر چشم ما بدنبال امپریالیستها باشد ما هیچوقت خلاص نمی شویم. طالب ها هم اگر بروند باز حکومتی که دست نشاندگان امپریالیسم باشد بدبختی و ستم برای زنان افغانستان می آورد. ما به زنان میگوئیم باید بر سر برنامه و فعالیت دسته هشت مارچ متحد شوند. خودشان سرنوشت خودشان را بدست بگیرند. ما میگوئیم اگر متحد شویم می توانیم کاری علیه تجاوز امپریالیستی و علیه طالبان بکنیم. و ما می توانیم کامیاب شویم.

فاطمه: ما به مردم سر اینها آگاهی میدهم و کوشش میکنیم صفوف خود را در این رهگذر قویتر و بیشتر کنیم. دسته هشت مارچ در این مورد اعلامیه خود را خواهد داد. در تدارک برای برگزاری مظاهره (تظاهرات) و متینگ علیه این تجاوز امپریالیستی هستیم. اما بهر ترتیبی مرتجعین اینجا کوشش میکنند مانع فعالیت ما بشوند. نه فقط مرتجعین حکومتی بلکه مرتجعینی که داخل خانه ها هستند. بعدا در اینباره برای شما بیشتر میگوئیم. الان می خواهیم مقداری در مورد مشکلات مختلف برای شما نقل کنیم

سوال: مشکلات شما در زمینه زندگی در محیط مهاجرت چیست؟

جمیله: مهاجرت مشکل اضافه ما زنان است. مشکلات خانه و زندگی و معاش بسیار زیاد است. همه فامیل پراکنده شده اند. مثلا من تمام فامیل مادرم ایران هستند. فامیل پدرم افغانستان. شوهرم به استرالیا رفته. خودم با ۵ فرزند اینجا. خاص برای یک زن تنها مشکلات بسیاریه. مشکلات بچه ها مانع بزرگی است که زنها بتوانند آنطور که می خواهند و شوق دارند فعالیت کنند. من آرزو داشتم تحصیل خودم را ادامه بدهم. تعصبات خانوادگی مرا باز داشت. این آرزو را حتی امروز با وجود ۵ فرزند در سر هنوز دارم. اگر امکانش بود میخواستم همین جا ادامه بدهم. ولی مگر با ۵ بچه امکان دارد. آرزو دارم چیزهایی که یاد گرفته ام را برای زنان دیگر بگویم. آنها را آگاه کنم تا نسل دیگر بلایی که سر ما آمد بر سرشان نیاید. آرزو میکنم می توانستم صبح تا شب برای دسته هشت مارچ کار کنم. اما مانع بسیار است.

صدف: اینجا مانع تحصیل دخترها می شوند. این مردمان اصلا برای زن اهمیتی قائل نیستند. اون مردک بخاطر یک پیچ ماشین زن خود را کشت. خیاط بود و پیچ ماشین خیاطی در اسباب کشی گم شد. به زنش گفت باید پیدا کنی. زن خیلی گشت ولی پیچ پیدا نشد. مردک که فلج بود با چوب دستی اش زد شاهرگ زن را قطع کرد. هیچکس بی این ماجرا نگرفت. چون یک زن کشته شده بود. اگر زن نبود مردم پسران میکردند. کسی نپرسید چرا؟ مردک زد و رفت.

کلثوم: فقط حکومت نیست که ظلم منظم بر سر زن میکند. پدر و مادر و افراد توی خانه هم بر سر دختر خیلی ظلم میکنند. سلیمه ۱۹ سال داشت. ۴ ماه قبل خود را به پنکه سقفی دار زد و مرد. توی همین کوچه ها. پدر مادر می خواستند سلیمه را به یک حاجی پیرمرد شوهر بدهند. سلیمه کس دیگری را دوست داشت اما این چیزها در اینجا جزای بزرگی دارد. سلیمه حاضر نشد خود را به پیرمرد بفروشد. فکر کرد تنها راه خودکشی است. مرگ سلیمه ما را بسیار ماتم زده کرد. اما نباید خودکشی میکرد. اگر دسته هشت مارچ خبر داشت به او میگفت باید مبارزه کند. هیچ راهی بغیر از مبارزه نیست. اما در مورد مرگ سلیمه هیچکس پسران نکرد. دنبالش را نگرفت. ما بخانه مردم می رفتیم و بر سر این حرف میزدیم. اما بسر مریم چه آمد؟ ۴ ماه پیش مریم ۲۵ ساله خود را به پنکه سقفی دار زد و مرد. مریم ۵ سال قبل با یک افغانی ازدواج کرده بود که شوهر برای کار به ایران رفته. مریم همراه با یک طفل و مادر و دو خواهر جوانتر خود زندگی میکرد. پدر هم نداشت. بد معاش های محل (لات و لوتها)، خیلی او را آزار می دادند. بهش میگفتند یا با ما بیا یا ترا بی آبرو میکنیم. بعد در و همسایه بخاطر ذهنیت پس مانده شان بر سر مریم حرف در آوردند. خیلی فشار آوردند. توهین و تحقیر کردند. مریم طاقت نیارود و خود را دار زد.

فاطمه: ظرف چهار ماه گذشته فقط در همین جا ۸ زن کشته اند. این اخباری است که ما داریم. یقینا بسیار بیشتر از اینست. چند مدت قبل ما جلسه هفتگی دسته هشت مارچ را داشتیم. نشست بودیم و داشتیم بر سر اوضاع افغانستان گپ می زدیم. خبر تازه آمد. همین بغل مردی همسرش را با هفت گلوله به قتل رسانده. مرتیکه صاحب منصب خلقی بود. کلثوم و صدف رفتند برای تحقیقات.

کلثوم و صدف (هر دو با هم حرف می زنند): ما رفتیم ببینیم قصه از چه قرار است. چرا این زن با سه فرزند و طفلی هشت ماهه در شکم، کشته شده. خواهرش بما گفت اون شوهر بسیار ظالم بوده. زن اول خود را هم به قتل رسانده است. از اون زن هم ۵ فرزند باقی مانده. گفتند آن مردک سر این زن خیلی ستم میکرده و هرشب او را کتک میزد. نام آن مرد غلام حضرت بود. آدم بد معاش و بدی بود. مادر و خواهر خود را هم کتک میزد. مرد به پلیس تلفن کرده بود که زنم را کتشم، مادر زنم را هم خواهم کشت. اما چرا این زن کشته شد؟ چون می خواسته بخانه مادرش که داشت به مسافرت میرفت برای خداحافظی برود. مردک اجازه نمیداده. ما به خواهر این زن گفتیم چرا شما کاری نکردید؟ چرا فریاد نزدید؟ خواهر گفت چون این مردک تنها نیست. یک دارو دسته بدمعاش هستند. معتاد هم هستند و با پلیس دوستی دارند و ما ترسیدیم بعدا بیایند سر همه ما خراب بشوند. ما به زنها گفتیم شما خیلی کار غلطی کردید. اگر شما بجنگید و مقابله کنید اینها جرات نمی کنند با ما اینکارها را بکنند. ما به زنها گفتیم دشمن اصلی حکومت طالبان و پاکستان و پلیسها هستند. گفتیم مسئول مرگ این زن اول از همه این نظام پدرسالار است، اما شماها هم که بخاطر ترس کاری نکردید مسئولیت دارید. ما گفتیم دیگر نباید اینطوری کنند.

جمیله: این فرهنگ پدرسالاری زنان افغانستان را اسیر کرده. زیر این فرهنگ از دختر خیلی بدبین هستند. میگن دختر اصلا پدر نمیکوره. دختر از روزی که پیدا میشه بهش میگن حقیر و بدبخت هستی. خانه شوهر هم که رفت هیچ حقی نداره.

صدف: پیر هم که شد میمیره و به آسمان میره!

کلثوم: اینجا مردها برای کار میرن عربستان سعودی. کارشون اینه که دندان سگ مسواک بززن. بعد پیسه جمع میکنند اینجا میان. حاجی هم شده اند. میتونن دخترای مردمو بخرن.

گل افروز: این حاجی ها، لباس سفید می پوشند، شکم گنده، کلاه سفید که علامت ملائی است و بوت سیاه. به بوت هاشون هی واکن میزنن. بعد میان چارتا زن میگیرن. با کسانی که هم سن دخترای اونا هستن. اینجا یک فی صد هم ازدواج آزاد نیست. همه اش زور و قید است.

صدف: اگر دختری درخانه مانده برای اینه که نتونسته جهیزیه تهیه کنه. سر این دخترای فقیر ظلم چند دفعه است. چون فقیر هستند با هر قیمتی و بهر کسی میشه اونا رو فروخت. بعضی از این دخترا قبول نمیکند. سر اونا خیلی ظلم میشه اما تا آخر عمر خانه می مانند تا بمیرند.

جمیله: اینها همه بخاطر وجود حکومتهای مذهبی و پس مانده مثل طالبان در افغانستان است. طالب ها در سطح ملی و بین المللی افشاء شده اند اما هنوز هم امپریالیستها دست از حمایت اونا بر نمیدارند. چون این وضعیت فعلا بیشتر به نفع اونهاست.

فاطمه: یک وقتی در داخل افغانستان وضع تحصیل بهتر بود. در طول مهاجرت دو نسل از مردم افغانستان بیسواد و محروم ماندند. و زنان افغانستان اولین قربانی های این وضعیت بودند. مشکلات تامین معاش زن افغانستانی را خرد کرده. در داخل افغانستان حداقل فکر کرایه خانه و فیس مدرسه نبود. دست و پای آدم برای فعالیتهای اجتماعی و سیاسی باز تر بود. اینجا از هرجهت فشار طاقت فرسا می آوردند.

جمیله: همسایه هم دست از سر تو بر نمیدارد. همسایه ما گفت چرا نماز نمی خوانی؟ گفتم مادر کلان من نماز یاد داشت. ما یاد نداریم. گفت بروی شما نباید نگاه کرد چون نماز نمی خوانید.

گل افروز: میگن خانه اینها نرئید اینها نماز نمی خوانند. بابا بتو چه مربوط؟ این تبلیغات علیه ما از بالا به پائین روان میشه. و سر ما فشار میاره. وقت ماه رمضان زیر فشار گاه مجبور به ظاهر سازی میشی. همه اش فریب و نیرنگه. این حکومتها اینطور حکومت میکنند.

کلثوم: مذهب خیلی نقش بازی میکنه. من یک دختر آزاد خیال هستم. نمی خواهم چادر سر کنم. من آزادی را دوست دارم. این قید و بند ها را نمیتونم تحمل کنم.

صدف: تمام کس آزادی را دوست داره.

کلثوم: من میرم مدرسه رو نمیگیرم. من هم درس میخوانم و هم برای کمک به اقتصاد خانواده معلمی میکنم. مردم به پدرم گفتند دختر تو بی بند و بار است. چرا رو نمیگرد؟ چرا چادر سر نمیکنی. پدر من سر من ظلم نمیکنه. میگه دختر باید تحصیل کنه. اما جامعه نمیداره.

صدف: من چیزی کمتر از آزادی کامل نمیخواهم. برای من آزادی یعنی اینکه زنها بتوانند درس بخوانند. آزاد فعالیت سیاسی و اجتماعی کنند. سر خودمان، خودمان تصمیم بگیریم. من نمی خواهم کسی سر من گپ بزنه. دوست دارم هر کاری میکنم از دل خودم آمده باشه. تا قبل از اینکه با دسته هشت مارچ آشنا بشوم من این فکرها را فقط برای خودم داشتم. برای خودم می خواستم. بعدا که در دسته فعالیت کردم فهمیدم باید این آزادی را برای همه دخترا و زنها بخوایم و برای آزادی جمیع زنها مبارزه کنم و نه خودم تنها.

جمیله و کلثوم: گرفتن آزادی بدون مبارزه نمیشه. هیچکس این آزادی را بما نمیده بلکه همه میخواهند از ما بگیرند. این فشارها واقعا بعد آخر خود رسیده. ما نمی فهمیم چطور تحمل میشه.

کلثوم: این مبارزه قبل از هر چیز علیه حکومت ارتجاعی و پس مانده است و امپریالیستها که دالر بهش میدن و حمایتش میکنند. چرا؟ چون این حکومت است که نیمذاره زنان تحصیل کنند. نیمذاره زنها کت مردها شانه به شانه کار کنند. این حکومت است که قید و بند میزنه. پس مبارزه بیشتر از همه علیه این نظام ناحق است. اگر یک حکومت عادلانه بود هر کسی نمی توانست به زنها بگه چه بکن چه نکن. یک حکومت انقلابی پشتیبان زنها است. حکومت انقلابی پدرسالاری را می زند و برای زنها حق و آزادی قائل است. بخاطر همین میگم مبارزه بیشتر از همه علیه این حکومت ضد زن است.

جمیله: تا وقتی طالبان در افغانستان حکم میکنند و امارات اسلامی طالبان است، زنان افغانستان هیچ چیز بدست نمی آورند. مبارزه بطور جدی و قطعی علیه این حکومت است. و جایش را باید حکومتی بگیرد که در آن زنان از همه حق و حقوق انسانی خود برخوردار باشند.

کلثوم: مساله اینست که ما نمی خواهیم زیر چادر باشیم. این اسمش زندان است. قفس است. از آنهم بدتر است. در افغانستان زنان حتی اجازه دکتر رفتن ندارند. هر کس هم در خانه یک ملا عمر دارد. هر مرد یک ملا عمر شده. و هر زن باید علیه این مبارزه کند. اگر مبارزه کنیم و متحد بشیم، طاقت ما برای مبارزه با این حکومت زیاد میشه. ما نمی خواهیم آینده و سرنوشتمان شبیه زنانی بشود که امروز زیر چادر ستم طالبان و در زندان طالبان هستند. زنانی که داکتر و اینجینیئر بودند امروز توی خانه زیر چادر نشسته اند. ما نمی خواهیم آینده نسل ما اینطور پس مانده بشود. برای همین فکر میکنم هیچ راهی جز مبارزه علیه این نظام نیست. ما امروز در برابر مادران و مادر کلان های خود هم وظیفه مندیم. می خواهیم کاری کنیم که در زندگی طعم انسان بودن و آزاد بودن را بفهمند.

جمیله: دختران افغانستان خیلی علاقه به فعالیت اجتماعی و سیاسی دارند. اما همیشه جلوی آنها گرفته شده. براشون میسر نشده. ملا عمرهای توی خانه مانع میشن چه برسه به حکومت طالبان. آنهائی که می خواهند دل برای زنان افغانستانی بسوزانند میگویند زن افغانی مظلوم است. سر زن افغانی بسیار ستم میشود اما زنان افغانستان بسیار شجاع و دلور هستند. زنان افغانستان در زیر بدترین و شنیع ترین حکومت ها مبارزه کردند و هر طور که بوده صدای خود را بلند کرده اند. آنها سالهای سخت و توان فرسای مهاجرت و بدبختی را کشیدند اما از فکر مبارزه کردن و بیرون آمدن از این وضعیت دست برنداشتند.

فاطمه: مشکلات بسیار است. زنان روشنفکر در محیط مهاجرت بسیار علاقه به فعالیت سیاسی دارند. اما بخاطر مشکلات اقتصادی و فشارهای اجتماعی برای آنها مانع ایجاد می شود. مثلاً زنی را تصور کنید که شوهرش طرفدار جمهوری اسلامی و طریقت جعفری است. اینها بسیار تاریک فکر و متعصب هستند. و برای زنان خود که روشنفکر و درس خوانده هم هستند مدام مانع ایجاد می کنند.

سوال: برخورد زنان با شما چگونه است؟

کلثوم: ما میریم برای زنان از قشرهای مختلف حرف میزنیم. هدف خود را میگوئیم. آنوقت خیلی خوشحال می شوند. ما را تشویق میکنند و زیاد خواهان کمک و همکاری هستند. برخی هم که عقب مانده هستند برخوردهای عقب مانده میکنند.

جمیله: آنها عقده های دل خود را برای ما باز می کنند. خیلی تشویق میکنند. آرزوهای خود را میگویند و آرزو دارند دری باز بشه تا آنها امیدوار بشن. ما بهشون میگویم این در توسط ما باز میشه.

کلثوم: خاص دخترای جوان خیلی خوشحال میشن و خواهان همکاری میشن. چه کسی خوش داره با یک حاجی پیرمرد شوهر کنه. برای دخترای جوان زندگی جهنم شده. دختران زیر فشار و آزار لات ها هم مجبور به ترک تحصیل میشن.

صدف: پسرائی که کالج و دانشگاه رفته اند آنطور آزار و اذیت سر دخترا در راه مدرسه میکنند که دختر زیر این فشار نمی تواند درس خود را مکمل کند. کسی هم به این پسرها کاری ندارد. باز سر دختر گپ می زنند. که دختر بد است و این حرفا.

جمیله: یک دختر به حیث سکرتر در اداره ای کار میکرد. رئیس به او گفت بیا فرار کنیم بریم خارج با هم ازدواج میکنیم. رئیس این دختر را برد مرز زاهدان. آنجا به او تجاوز کرد و رفت. دختر را بیمارستان بردند. از آنجا که در آمد افتاد گیر این لات ها. دختر دانشگاه را هم تمام کرده بود و انگلیسی هم خوب می دانست. در اینجا از این قصه ها زیاده. هر زن افغانی که دلش را باز کند، چیزهای زیادی برای گفتن دارد.

کلثوم: دختر افغانی را کالج قبول نمیکند چون دختر است. در حالیکه دختری بسیار لایقی هستند و همیشه نمره اول را در مدرسه گرفته اند.

فاطمه: محیط و اجتماع زیر سلطه این نظام و فرهنگ فیودالی آنقدر خرابه که دو تا لات می توانند مانع درس خواندن دختر بشوند. این بد معاش ها دخترا را سر راه مدرسه بسیار آزار میدهند. ما هم چندی قبل دو تا از این لات ها را بردیم یکجا و تا سرحد مرگ کتک خوردند. ۳۰۰ نفر مردم جمع شدند و می گفتند اینها پدر دختری ما را هم در آوردند. خیلی خوششان شده بود که اینها کتک خوردند. ما به مردم گفتیم چرا این مدت صداتون در نیامد؟ گفتند از ترس بی آبرویی. حالا بعد از اینکار ما لات ها کمی دست و پاشون را جمع کرده اند.

سوال: موانع فعالیت دسته هشت مارچ کدامند؟

جمیله: مثلاً ما میخواهیم برنامه بذاریم بما جا نمیدن. یا اول میگویند بعد موقع برنامه پس میگیرند. ما میریم توی کوچه و بازار با بلندگو برنامه را اعلام میکنیم اما جا را از ما میگیرند تا ما نتوانیم حرف درست را بگوش زنان برسانیم. مالاها مانع میشن؛ خانواده ها میشن، پلیس میشه.

فاطمه: هشت مارچ قبل زنان بسیاری می خواستند در برنامه ما شرکت کنند اما اینکه قبل از برنامه برای مکان برنامه مشکل درست کردند تعداد کم شد.

جمیله: ما برنامه خود را خیلی پورا کرده بودیم. آخرش جایی که قرار بود بدن را پس گرفتند و رفتیم در باشگاه ورزشی سالن رفتیم. بعد مردان خانواده به زنان گفتند باشگاه ورزشی جای مردان هست شما اجازه ندارید برین. خیلی وقتا زنان پنهان از خانواده به برنامه های ما می آیند.

فاطمه: مثلاً اگر بخواهیم مظاهره (تظاهرات خیابانی) بگذاریم خانواده ها بسیار مانع میشن. میگویند حالا میتینگ میرین جایی بسته می نشینید اما توی خیابان حرف دیگری است. با این وجود زنان زیادی به فعالیت ما علاقه مندی نشان میدهند. موقع توزیع نشریه و اعلامیه خیلی تحویل می گیرند. بعضی ها ۲۰، ۳۰ تا نشریه میگیرند تا به بقیه بدهند. تماس زنان دیگر را میدهند که نزد آنها بریم. زنانی که از ستم شوهر و خانواده رنج می برند بما میگویند مشکلات ما را حل کنید. حساب شوهرم را برسید. ما میگوئیم میانیم با شوهرت حرف میزنیم و کوشش میکنیم قانع کنیم که سر تو ظلم نباید بکند. ولی اگر قانع نشد ما سلطه نداریم. قدرت سیاسی نداریم. تفنگ و ارتش خود را هنوز نداریم. میگوئیم ولی ما دسته هشت مارچ را داریم. که برای آگاه کردن و متحد کردن زنان علیه این جور و ستم مبارزه میکند. بیانیه سهم بگیرید تا طاقتمان بیشتر شود و بتوانیم زودتر حساب کل این نظام را برسیم.

جمیله: یک مشکل بزرگ زنان در اینجا مشکل اقتصادی است. ما کوشش میکنیم زنان را در فعالیتهای دسته بسیج کنیم. اما زنی که تمام روز را مشغول تامین معاش خانواده بوده و بعد باید بره نان فرزندانش را بپزد، دیگر توان ندارد. همین چندی قبل ما رفتیم در یک مدرسه با معلمین زن بحث کنیم و آنها را دعوت به فعالیت کنیم. معلم گفت من ساعتها در روز کار میکنم برای ماهی ۹۰۰ روپیه (سی مارک در ماه). خودم معلم هستم اما مجبور شدم دو فرزندم را از مدرسه بیرون بکشم و به کارگاه قالببافی بفرستم. اینجا زیر فشار زندگی یک گرایش بد پیدا شده که برای فعالیت سیاسی برخی پول می خواهند. جریاناتی هستند که اینکار را میکنند. پول میدن آدم به مظاهره میارن.

کلثوم: این ترتیبی است که ما هیچ قبول نداریم. آنکه شوق داشته باشد، واقعا بخواد علیه این ستم ها مبارزه کند راهش را پیدا میکند.

صدف: آنکه برای پول فعالیت کند را نمی توان اعتماد کرد. امروز میآید، فردا نمی آید.

فاطمه: تقدس دین اسلام حرف است. اینجا پیسه حاکم است و مقدس است. موسسات امپریالیستی می آیند پیسه میدهند تا مردم را عیسوی کنند. مالاها دیگ نذری میدن تا مردم را بخود وابسته کنند. بعضی جریانات پول میدهند و ساپورت میکنند تا افراد به متینگ و مظاهره بیارن. چیزهای بسیار زشتی بخاطر فقر و فلاکت بوجود آمده است. ما از این موضوع بسیار بدمان می آید.

کلثوم: مقصرش حکومت طالبان و امپریالیستها هستند.

سئوال: آیا کارتان نسبت به قبل پیشرفت کرده است؟

کلثوم: امروز مردمان بیشتری دسته را می شناسند و با فعالیتها و مواضع ما آشنا شده اند. حتی مردانی هستند که افتخار میکنند همسر یا دخترشان با دسته همکاری میکنند. وقتی نشریه نبرد را توزیع می کردیم همه سراغ دومی اش را می گرفتند.

جمیله: نقشه ما پیشرفت است. از هر طریقی. بالا بردن سطح آگاهی خودمان و زنان دیگر. از طریق نشریه و اعلامیه هایمان. از طریق برگزاری متینگ و تظاهرات.

فاطمه: امروز کار مقابلمان مبارزه علیه این تجاوز امپریالیستی است و آگاه کردن و بسیج کردن نیروی زنان در اینجا برای این مبارزه. با وجود همه فشارها در وضعیت فعلی زمینه برای فعالیت مساعدتر است.

سئوال: انتظار شما از دیگران چیست؟

جمیله: ما می خواهیم صدای ما را بگوش دیگران برسانید. امروز امپریالیستها دلسوز برای زن افغانی شده اند. و می خواهند بگویند که آنها هستند که رنج زن افغانی را می فهمند و می خواهند او را از چنگال طالبان رها کنند. اینها فریب است. اینها صدای زن افغانی در دنیا نیستند. بلکه زنان مبارز و ترقیخواه از همه دنیا صدای ما هستند. خواهران ایرانی ما که مثل ما زیر یک حکومت وحشی منجیبی بسر میبرند و هیچوقت تسلیم نشدند و همیشه برای حقوق خود مبارزه کردند.

کلثوم: ما میخوایم نشریه مان بدست همه برسد. برای ما نظر روانه کنند. درستی و غلطی کار ما را بگویند و تجربه های خود را بما برسانند.

صدف: سه از دو بهتره، دو از یک بهتره. ما باید بهم دیگر کمک کنیم. زنان دنیا تجربه در مبارزه علیه نظام پدر سالار دارند. اینها را باید بهم برسانیم. ایده بدهید. نظر بدهید.

کلثوم: ما در راه مبارزه برای رهائی همه زنان ایستاده ایم. سر خود را میدهیم. اما نمی ایستیم. و انتظار هر کمکی را از جانب خواهران خود در ممالک دیگر داریم.

صدف: همه چیز بسته به اجتماع است. خانواده هم زیر نفوذ آنست. باید علیه فشارهای خانواده مبارزه کرد، اما قیودات جامعه نمیداره. پس این جامعه است که باید کاملا تغییر کند. من که یک دختر ۱۵ ساله هستم، هیچ چیز کمتر از آزادی کامل برای زنان افغانستان و همه زنان دنیا نمی خواهم. و برای گرفتن این آزادی مبارزه میکنم.

گفتگو با تشکر طرفین از یکدیگر به پایان رسید.

گزارشی از فعالیت ها

انگلیسی -

سیزدهمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی در تاریخ ۲۹ ماه سپتامبر با بیش از ۷۰ زن و مرد، پیر و جوان، از کشورهای ایران، افغانستان، ترکیه، پاکستان، نپال، و انگلستان برگزار گردید. دیوار های سالن با اسامی ۵۰۰۰ نفر از جانب‌باختگان و شاعرانی در دفاع از زندانیان سیاسی علیه رژیم های ایران و ترکیه و اربابانشان تزئین شده بودند. بزرگداشت زندانیان سیاسی با ارائه شعری از نیما بنام مهتاب آغاز گردید، زن زندانی مبارزی از خاطرات زندان و هم چنین چگونگی از دست دادن سه برادرش و همسرش توسط دژخیمان جمهوری اسلامی سخن گفت. وی از مقاومت زنان زندانی در سیاهچالهای جمهوری اسلامی گفت و خشم هر چه بیشتر حاضرین را نسبت به دشمنان خلق برانگیخت. در بخش بعد اسلاید که صحنه هایی از اعدام و شلاق در ملا عام، تصاویر زندانیان سیاسی ی که قتل عام شده بودند، نمایش داده شد. سخنرانی بخش بعدی برنامه بود که به تحلیل دلایل قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ پرداخت و سیاست «آشتی ملی» ارتجاع حاکم را کرد افشا کرد. سپس به طور مستقیم با یکی از زندانیان سیاسی ترکیه که اکنون ۱۴۰ روز است که در اعتصاب بسر می برد تماس تلفنی گرفته شد. وی به این جلسه پیام داد. مقاومت و روحیه بالای وی در مبارزه علیه رژیم ارتجاعی ترکیه همه حاضرین را متاثر نمود، زیبا کرباسی با اشعار خود و خواندن شعر وارطان سخن نگفت از شاملو شور زایدالوصفی به جلسه بخشید. در قسمت آخر برنامه فیلمی از مبارزات زندانیان سیاسی در ترکیه به زبان فارسی به نمایش درآمد که تحسین همگان را برانگیخت. سیزدهمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی از طرف سازمان زنان هشت مارس (ایرانی، افغانستانی)، هواداران حزب کمونیست ایران (م - ل - م) و با حمایت انجمن دیدگاه و حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) برگزار گردید.

المان

به مناسبات سیزدهمین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷، در روز ۳۰ آگوست، جلسه ای در شهر کلن برگزار شد. در این جلسه دو تن از زندانیان سیاسی سابق در رابطه با شرایط زندان در آن سالها و ارتباط آن با رویدادهای جاری در خارج از زندان، به سخنرانی پرداختند. یکی از فعالین هشت مارس نیز بعنوان همسر زندانی سیاسی سابق که در سال ۶۴ اعدام شد، گوشه ای از جنایات رژیم را که به چشم خود دیده بود، افشا کرد و از مقاومت همسرش تجلیل بعمل آورد. جلسه با شعرخوانی شاعر معاصر، نعمت میرزاده ادامه یافت. اجرای موسیقی انقلابی توسط یک هنرمند مترقی، شور و حالی دیگر به فضای جلسه بخشید. این مراسم از طرف سازمان زنان هشت مارس - واحد کلن و کانون زندانیان سیاسی ایران (در تبعید) برگزار شد. *****

روز شنبه ۲۹ سپتامبر تظاهراتی علیه طرح راسیستی اتوشیلی وزیر کشور آلمان در برلین برگزار شد. در این تظاهرات ملیتهای مختلف از آلمانی، آفریقائی، ایرانی و غیره شرکت کردند. تعداد شرکت کنندگان به بیش از ۴ هزار نفر میرسید. تظاهرات از ساعت دوازده ظهر آغاز و تا ساعت چهار نیم بعد از ظهر ادامه یافت. تظاهر کنندگان علیه طرح اتوشیلی شعار میدادند. بر اثر پرتاب شیشه ای از طرف راسیست ها یکی از تظاهر کنندگان مجروح شد. فعالین سازمان زنان هشت مارس (ایرانی، افغانستانی) نیز در این تظاهرات شرکت جست و اعلامیه های سازمان را در بین تظاهر کنندگان پخش نمودند. تظاهرات با موسیقی و رقص کردی و آفریقائی به پایان رسید. *****

فعالیت های واحد افغانستانی در برلین :

۱. ۱۳ سپتامبر کار تدارکاتی تظاهرات را انجام دادیم.
۲. ۱۴ سپتامبر مصاحبه با رادیو «مولتی کولتر» ، کانال تلویزیونی «اس - اف - بی» و «ا - ر - د»، روزنامه «مورگن پست»، روزنامه «بلد» و غیره در رابطه با اوضاع فعلی افغانستان نمودیم. آنها بخاطر افشاکاری از امپریالیزم به سرکردگی امریکا پخش و چاپ آنها را به صلاح خود ندیدند.
۳. ۱۵ سپتامبر تظاهراتی در وسط شهر برلین با گرفتن پلاکاردهای افشاگرانه و پخش اعلامیه و مصاحبه ها در جمع گروهی افغانستانی به پیش بردیم. و سخنرانی کوتاه یکی از فعالین جوان سازمان هشت مارس مقیم هامبورگ در این تظاهرات برای افشای بدبختی زنان افغانستانی توسط طالبان، از پشت تریبون ایراد شد
۴. ۱۵ سپتامبر بعد از ظهر در جمع تظاهر کنندگان گروه های مختلف آلمانی و خارجی های مقیم آلمان که شعار آنها ضد جنگ بود شرکت نمودیم.
۵. ۲۳ سپتامبر در رابطه پنهانندگان و صحبت های زهرآگین وزیر داخله آلمان در مورد خارجی ها با شعار زنان افغانستانی و ایرانی با سازمان های مختلف دیگر راهپیمایی نموده و اعلامیه پخش نمودیم.
۶. ۵ اکتوبر آکسیون در رابطه «مین» در ممالک مختلف به خصوص افغانستان در برلین بوقوع پیوست. ما با نمایش عکس های مجروحین به خصوص زنان و اطفال شرکت فعال داشتیم.
۷. شرکت در جلسه اضطراری گروه های مختلف زنان و حزب سبز ها و غیره با بحث و مباحثه، سوال و جواب امپریالیزم و ارتجاع یعنی طالبان، بن لادن، و جهادی ها و آوردن ظاهر شاه افشا نمودیم.

از تاریخ ۲۷ یولی تا ۵ آگوست در شهر فرانکفورت سازمان زنان ۸ مارس همراه با گروه «هیچ انسانی غیر قانونی نیست» با خواسته آزادی مهاجرت تمام انسانها از هر کشور و قومی دست به تظاهرات و فعالیت زد. هدف اصلی این فعالیت ها آگاه کردن شهروندان آلمان از وضعیت پناهندگان و علیه برگرداندن انسانها به کشورهایی که جنگ، فقر، بی عدالتی و ... حکومت می کند. در روز ۴ آگوست یک راهپیمایی با شرکت ۲۵۰۰ نفر در فرودگاه فرانکفورت انجام شد. چرا که سالانه ده هزار نفر انسان از فرودگاه فرانکفورت اخراج می شوند. در محوطه فرودگاه زندان بزرگی وجود دارد که پناهجویان اخراجی را قبل از دیپورت (اخراج) در این زندان می کنند.

خطابیه هایی در جلوی این زندان خوانده شد که در آن مطالبات زنان فمینیست آلمان و فعالان ۸ مارس مبنی بر دادن پناهندگی فوری و بدون بوروکراسی به پناهجویان زنی که از شکنجه و اعدام جمهوری اسلامی و رژیم طالبان فرار کرده اند. زنان ایرانی و افغانستانی هر روزه درخواست پناهندگی شان به دلیل اینکه زنان در این کشورها مشکل اجتماعی دارند نه مشکل سیاسی رد می شوند. چرا که دولت آلمان مدتهاست که به پناهجویانی که به دلیل اجتماعی تحت تعقیب این رژیم ها هستند حق ماندن نمی دهد. حا آنکه لاین کشور ها زن بودن به خودی خود جرم محسوب می شود.

کنفرانس جبهه ضد امپریالیستی در تاریخ مه ۲۰۰۱ . هلند

جهانگیر شدن سرمایه و مصائبی که برای همه مردم جهان به ارمغان آورده است موجب خیزش های توده ای عظیمی در سطح جهان و بویژه کشورهای غربی شده است. این خیزش اولین بار در شهر سیاتل آمریکا در اعتراض به نشست سران هفت کشور صنعتی آغاز شد. تظاهرات عظیم توده ای که روزها طول کشید و حتی در کار کنفرانس سران علیترغم بالاترین اقدامات امنیتی اخلاص بوجود آورد. از آن زمان تا کنون در مقابل نشست های بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی و خلاصه کنفرانس سران مالی دول صنعتی خیزش های توده ای ادامه داری شکل یافته است که پس از آن در پراگ، نیس، کبک و یوتبورگ و سالزیبورگ شاهد بودیم. سازمان های توده ای بسیاری از درون این خیزشها شکل گرفته اند. این کنفرانس اهمیت داشتن موضع ضد امپریالیستی را در دور جدیدی از مبارزات جهانی که علیه امپریالیسم و سیاستهای نوین آن براه افتاده بیش از پیش نشان داد. داشتن مواضع ضد امپریالیستی شرط مهمی برای اتحاد دمکراتیک و مترقی، بویژه سازمان های توده ای زنان در کشورهای مختلف است.

برخی از این سازمانها و تشکلات توده ای دمکراتیک اقدام به تشکیل جبهه ای ضد امپریالیستی کردند و این نشست سرانجام پس از یک سال در ماه مه امسال برگزار شد. از سازمان ما توسط اینترنت برای این نشست دعوت شد. و ۶ ماه قبل ما برای این کنفرانس ثبت نام کردیم. این کنفرانس شامل ۱۶ کارگاه «ورک شاپ» بود، ما در کارگاه آن «زنان» و «زندانیان سیاسی» شرکت کردیم. شرکت کنندگان در این کنفرانس عمدتا نمایندگان تشکلات مختلف دمکراتیک در جهان از مکزیک گرفته تا فیلیپین و هند و بنگلادش و آمریکا و بودند. از ایران فقط یک سازمان دمکراتیک ضد امپریالیستی از انگلیس شرکت کرده بود.

از افغانستان تقریبا هیچ تشکلی حضور نداشت. ما موفق شدیم در کارگاه زنان در تصویب یک قطعنامه مترقی تاثیر بگذاریم و هم زمان یک قطعنامه در دفاع و حمایت از مبارزات زنان افغانستانی را به تصویب رساندیم. بعلاوه ضمن معرفی مواضع خود در روز اول کنفرانس موفق به جمع آوری کمک مالی برای زنان افغانستانی متشکل در «دسته هشت مارچ» شدیم. بویژه اینکه این تشکل اولین شماره نشریه خود را بنام «نبرد زن» منتشر کرده مسلما برای تداوم کار نشریه هر چه بیشتر نیاز به کمک مالی ما دارند.

در این کنفرانس که اساسا به زبان انگلیسی بود چند تن از فعالین سازمان هشت مارس شرکت نمودند. در این کنفرانس مصاحبه های متعددی با رادیوها و نشریات گوناگون انجام گرفت.

گزارشی از سنگرهای نبرد جنوا

در روزهای ۲۰ الی ۲۲ ژوئیه شهر جنوا صحنه جنگ بود و کوچه خیابانها سنگر نبرد! بار دیگر موجی از اعتراض و مبارزه قهرآمیز علیه جهانی شدن سرمایه، به راه افتاد و لرزه بر اندام امپریالیستها انداخت. بار دیگر خشم و نفرت توده ها از نظام سرمایه داری در نبردی خونین متبلور شد.

سران هشت کشور موسوم به "جی ۸" دریافتند که حتی اگر در پشت حصارهای آهنین، به زیر چتر بیست هزار پلیس نیز پنهان شوند، از خشم و انزجار مردم در امان نخواهند بود.

باقلمی آکنده از عشق به توده ها، در فضائی از برابری و همبستگی میان انسان ها از نژاد ها، گروههای قومی و جنسی و با نفرتی آکنده از تمامی اشکال سلطه جوئی، استثمار فرد و جهان سرمایه داری که بر روی سود و مصرف بنا شده وارد جنوا میشویم.

چادریمان را در پارکی در کنار نیروهای پراکنده و مستقلی که برای بنای یک جامعه مبتنی بر حقوق انسانها مبارزه می کنند، برپا می کنیم.

پرچم های گوناگونی برپاست : از آنارشیست ها، سندیکالیست ها، طرفداران محیط زیست، فعالین اتحادیه های کارگری، روزنامه نگاران مستقل، چپ های مارکسیست، مانوئیستیها، پاشیست ها، فمینیست ها..... و همه گروههایی که برای یک اعتراض اجتماعی بپا خاسته اند.

در اینجا هر عضوی تنها خود را نمایندگی می کند. برخی در پی رفم و کنترل این دولت جهانی اند، برخی در پی واژگونی این دولت با بازارهای مالی اش و شرکت های غول آسایش و صندوق بین المللی اش و بانک جهانی اش و سازمان تجارتش و سازمان همکاری و توسعه اقتصادی اش.

جنبش ما جهانی شده است و سرمایه در پی خواست جهانی شدنش به ما چنگ و دندان نشان می دهد و خواهان اطاعت مطلق جهانیان از نظم تازه اش می باشد.

سفید پوشان در همه جا سازماندهی مقابله با خشونت پلیس را به عهده دارند. حتی پاسفیسست ها با دستان سفیدشان برای مقابله با باتوم، سگ و گلوله خود را آماده می کنند. بعد از اقدام وحشیانه پلیس علیه راهپیمایان در یوته پوری هر گونه توهمی در بین راهپیمایان از بین رفته، بخصوص که حکومت ایتالیا قبل از شروع کنفرانس سران ۸ کشور، تعداد زیادی تابوت و سردخانه سیار برای شهر جنوا تهیه کرده بود.

زنان خانه دار ایتالیائی سفید ترین لباسهای زیر خود را به بند آویزان و آترا پرچم خود کرده اند. گویا به فرمان پرلوسکونی زنان حق آویختن لباسها را روی تراس ها ندارند. زنان بدرستی ۱۹۳۰ را بیاد آوردند وقتی که به فرمان موسولینی به مناسبت بازدید هیتلر از رم لباسهای شسته شده روی بند آویخته ممنوع اعلام شد.

پلی بین اعتراض زنان و گروههای آنارشیستی ایتالیا زده شد. گروههایی که رنگ سفید را نه نشانه تسلیم بلکه اعتراض دانسته و سراپا سفید پوش بودند.

با سرعت بی سابقه و هنوز نرسیده آمادهٔ درست کردن امکانات حفاظتی و تجهیزات دفاعی، تهیه کلاه ایمنی و بطری های پلاستیکی و هر چه در اطرافمان پیدا کردیم، شدیم. خبر رسید که پلیس مناطقی از شهر جنوا را که نزدیک محل کنفرانس سران ۸ کشور قرار داشته منطقه قرمز و ممنوعه اعلام کرده است. تیم هایی برای شناسائی منطقه قرمز فرستاده شد. این قلمرو با حصارهای فلزی با ارتفاع چهار متری محافظت می شد و تمام راه های ورودی ممکن توسط پلیس مسدود شده بود. (دیوار ردالت).

سفید پوشان همین قلمرو را که پلیس منطقه قرمز نامیده بود مبدا کار خود و هدف اصلی خود را عقب راندن پلیس و آزادی این منطقه اعلام کردند.

این گروه ها استراتژی حمله - دفاع را در پیش گرفتند که پس از بحث های بسیار، با توجه به محبوبیت این تاکتیک در افکار عمومی ایتالیا و موفقیت آن در تسخیر زندان پناهندگان مایلند مورد موافقت بقیه گروهها قرار گرفت. اعلام شد که به شهر جنوا خسارتی وارد نیاریم. در استادیوم کارلینی یاد گرفتیم چگونه چلیقه های ضد ضربه باتوم بسازیم. چگونه پاترون های (گلوله های) گاز اشک آور را در سطل های آب خاموش کنیم و سپر حفاظتی بسازیم. در اینجا شیوه های آنارشیستی میلیتانتی و تلاشهای جنگ و گریز گروههای آنارشیست با هدف شکستن سد پلیس و ورود به منطقه ممنوعه قرمز بر بستری از حرکت اجتماعی قرار داشت.

در روز ۵ شنبه ۱۹ یولی در تظاهراتی که شعار اصلی آن مرزهای باز و جلوگیری از اخراج خارجیان بود شرکت کردیم. روز جمعه ساعت ها قبل از رسیدن صف راهپیمایان گروههای شبه نظامی با تحریک پلیس شخصی عملیات خود را آغاز کرده بود. در جریان این عملیات به تعدادی مغازه و بانک ها خسارت قابل ملاحظه ای وارد شد. اما پلیس با ۱۸ هزار نفر جلوی این ۱۰۰۰ نفر را نگرفت و واکنشی نشان نداد. حمله پلیس هنگامی شروع شد که راهپیمایان به دیوار ردالت نزدیک شدند.

ابتدا با گاز اشک آور شروع کردند که اثری نداشت. سپس با باتوم و ماشین آب پاش، تانک های شهری هم در حین جولان دادن بودند و مرتب در حال خراب کردن باریکادهای ساخته شده.

بعد از استفاده پلیس از سلاح گرم علیه صفوف جلوی راهپیمایان تاکتیک حمله به دفاع و عقب نشینی مرحله ای تبدیل شد. و این در حالی بود که بخش هایی از منطقه قرمز به تصرف در آمده بود. خبر رسید که تعدادی از راهپیمایان با شلیک گلوله توسط پلیس مجروح شده اند. خبرنگاران مستقل در صفوف جلو قرار داشتند و گویا ساعتی قبل از رسیدن راهپیمایان به منطقه قرمز از تحریکات پلیس شخصی و خسارت زدن به شهر فیلم برداری کرده بودند. علت حمله پلیس در شب شنبه به این مرکز اطلاعات از طرف فرم اجتماعی جنوا از بین بردن فیلم ها و عکس ها اعلام شد.

حمله به پمپ بنزین های شهر برای ساختن کوکتل مولوتوف انجام گرفت. که بیشتر در جهت متوقف کردن تانک ها و حمله و پیشروی پلیس به راهپیمایان بود.

شب جمعه ۲۰ یولی خبر کشته شدن کارلو جولیانی که در حاشیه راهپیمائی سفید پوشان هدف گلوله یک پلیس

ضد شورش قرار گرفته بود، رسید. در واقع با شلیک دو گلوله به مغز کارلو به زندگی او خاتمه دادند. هر گروهی برای راهپیمایی روز شنبه تدارکاتی دید. به عنوان اعتراض قرار شد همه راهپیمایان بازو بند سیاه زده و وارد خیابان شوند و دوباره اقدام به ورود به منطقه قرمز و بر داشتن دیوار «رذالت» کنند. از همان ابتدای حرکت، راهپیمایان با پلیس ضد شورش درگیر شدند. به دلیل گرمای شدید مردم ایتالیا که مسن تر بودند و در خانه مانده بودند از بالای ساختمان های چند طبقه روی ما آب می ریختند و بسیاری با نشان دادن لباسهای زیرشان با ما و زنانی که لباسهای زیر خود را به عنوان اعتراض پرچم کرده بودند، اعلام همبستگی کردند. در این روز بدنبال سرکوب شدید پلیس، صفوف پاسفیسست ها و آنارشیسست ها، مانوئیسست ها، فعالان صلح جوی محیط زیست، حمایت کنندگان میلیتانت، جنگل ها در کانادا، زنان، رفرمیسست ها و چپ های رادیکال و همه و همه بهم پیوستند.

در این روز مردم ایتالیا که نظاره گر این جنگ تمام عیار از طریق رسانه های دولتی شدند از خانه هایشان بیرون آمدند و به دادخواهی خون جویانی با اتوبوس خود را به شهر جنوا رساندند. مردم شهر جنوا نیز در این روز درهای خانه هایشان را باز گذاشتند و به راهپیمایانی که خطر دستگیری پلیس تهدیدشان میکرد پناه دادند. برخلاف انعکاس یک طرفه وقایع در رسانه های دولتی ایتالیا که حرکت اجتماعی و اعتراضی در جنوا را به آشوبگری مشتکی جوان خارجی و بلوک سیاه (نیروهای رزمنده ضد فاشیسم با پرچم سیاه و سیاه - قرمز) تقلیل داد، مردم ایتالیا به خشونت بی حد پلیس اعتراض کردند. پلیس به مرکز اطلاعاتی مستقل ایندی می دیبا و مدرسه ای که راهپیمایان و تعدادی خبرنگار را که خواب بودند حمله کرد و بسیاری را زخمی نمود.

فعالین سفید پوش (گروه های «توتی بیانکه») که لباس سفیدشان سمبل بی حقوقی پناهندگان، غیر قانونی ها، بی خانمانها و غیره است، تمام این گروه ها حول محور تاکتیک رزمی حمله - دفاع متحد شدند. و فرورم اجتماعی جنوا (ائتلاف تمام گروه های شرکت کننده در اعتراض اجتماعی) یک پارچه به سرکوب خشونت آمیز پلیس اعتراض کردند و اتحادشان را تا هم اکنون با هدف آزادی تمام فعالین از زندانهای ایتالیا حفظ کرده اند.

در این اعتراض ۲۸۰ هزار نفر شرکت کردند. تعداد بسیار بیشتر از این می بود اگر جلوی اتوبوسهایی که پر از معترضین بود گرفته نمیشد، این اتوبوسها را در مرز متوقف کردند. ایستگاههای راه آهن شهر بسته شد. فرودگاه بسته بود ولی با این وجود معترضینی که خود را به شهر رساندند صدای فریاد اعتراض انسانها را علیه جهانی شدن سرمایه. علیه این سیستم به سراسر جهانیان رساندند. اگر چه کارلو جولینی ۲۳ ساله را کشتند، اما مبارزه تا محو خشونت، تا محو هر گونه سلطه طلبی همچنان به پیش می رود.

یکی از فعالین سازمان زنان ۸ مارس (ایرانی، افغانستانی)

گزارشی از چگونگی جمع آوری کمک مالی برای «دسته هشت مارچ زنان افغانستان»

تشکلات انقلابی زنان برای پیشبرد فعالیت های خود نیاز به امکانات مالی دارند. بعلت موقعیت فرودست اقتصادی اکثریت زنان، هیچ تشکلی نمی تواند نیازهای مالی خود را صرفا با اتکاء به کمک فعالین خود تامین کند. لازمست به توده های وسیعتری اتکاء شود. از همینرو لازمست ضرورت سیاسی این کار به مردم توضیح داده شود و بطور جدی مشکل مالی آنان در میان گذاشت و همکاری شان را در این زمینه جلب کرد. هیچ فعال زنی نباید از طرح این مسئله با مردم احساس شرمندگی کند.

عدم برخورد جدی به مشکل مالی، نشانه عدم برخورد جدی به چگونگی تداوم مبارزات زنان است. بویژه آنکه تجربه نشان داد که مشکل مالی می تواند موجب توقف برخی فعالیت ها شده و بمشابه یکی از زنجیره های اسارت، مانع فعالیت گسترده زنان شود.

نمونه جمع آوری کمک های مالی برای «دسته هشت مارچ» تجربه موفقی است که نیازمند آن است که در سطح گسترده توسط کلیه فعالین هشت مارس فراگیر شود.

این کمک ها عمدتا توسط واحد افغانستانی سازمان زنان هشت مارس در مجامع توده ای گردآوری شده است. یکی از فعالین این واحد تا کنون توانسته است مبلغ نسبتا قابل توجهی را جمع آوری کند. او در جلسات مختلف ابتدا با طرح ضرورت فعالیت علیه مناسبات ارتجاعی مردسالارانه به مسئله نیاز این فعالیت به تامین مالی و اهمیت نقش مردم در تامین این نیاز می پرداخت. سپس با سری افراشته و با غرور و افتخار و اعتماد به

حقانیت این کار به جمع آوری کمک مالی می پرداخت. وی پس از طرح سیاسی مسئله شخصا به جمع آوری کمک مالی می پرداخت و حضار نیز با مشاهده پیگیری او برخورد جدی به تقاضای وی می کردند و در حد توانائی شان کمک مالی می پرداختند. این زن فعال پس از جمع آوری کمک مالی ضمن تشکر از مردم، میزان مبلغ جمع آوری شده را به اطلاع حضار می رساند.

لیست زیر شامل کمک های مالی است که تا کنون برای «دسته هشت مارچ زنان افغانستانی» جمع آوری شده است. مبالغ گردآوری شده همراه با این لیست در اختیار آنان قرار داده می شود تا به طریق مناسب آنرا به اطلاع همگان برسانند.

۱. مبالغی که بطور پراکنده تا قبل از تاریخ اکتبر ۲۰۰۰ جمع آوری شد:

۵۰۰ کرون دانمارک

۸۰ گیلدن هلند

۵۳۰ مارک آلمان

۲. مبلغ جمع آوری شده در مراسم نوروزی «کمیته پناهندگان ایرانی» در برلین مارس ۲۰۰۰:

۶۶۵ مارک آلمان

۳. مبلغ جمع آوری شده در مراسم نوروزی «کمیته فرهنگی افغانی ها» در برلین، مارس ۲۰۰۰

۵۳۷ مارک آلمان

۴. مبلغ جمع آوری شده در کنفرانس جبهه ضد امپریالیستی در هلند، مه ۲۰۰۱:

۱۰۰۶ گیلدن هلند

۱۲۳ مارک آلمان

۶۹ دلار آمریکا

۱۰۲۰ فرانک بلژیک

۵۰ فرانک فرانسه

۵ پوند انگلیس

۱۰ دلار کانادا

۳۰ فرانک سوئیس

۲۰ شیلینگ اتریش

۵. مبلغ جمع آوری شده در دوازدهمین کنفرانس بنیاد پژوهش های زنان ایرانی در سوئد، ژوئن ۲۰۰۱

۲۷۰۰ کرون سوئد

۸۰ دلار آمریکا

۲۰ مارک آلمان

مگر آنها زمانیکه با زنان مانند برده رفتار می کردند، تروریست نبودند!

با شکست مفتضحانه و ننگین استعمار روس پدید آمدن نوکران گوش به فرمان آمریکا یعنی حکومت اسلامی گروه های جهادی و در پیامد آن ظهور دیناسورهای قرون وسطی ای بنام طالبان. استعمار یک بار دیگر می خواهد ملت غیور و بی دفاع افغانستان را به بهانه سرکوب تروریسم به خاک و خون بکشاند. بدین منظور روز یکشنبه هفتم اکتوبر ۲۰۰۱ قوای متجاوز و خون آشام ناتو به خصوص امریکا و انگلیس که از شکست های قبلی خود درس عبرت نگرفته حملات غیر انسانی و ضد بشری شان را با پرتاب موشک های کروز و بمب ها و سلاح های مختلف النوع بالای مردم ستمدیده و رنج کشیده در شهرهای مختلف، کابل، هرات آغاز کردند که باعث تلفات انسانی و ویرانی بیشتر کشور ویران شده ما گردید. همه روزه توغهای بر توغستان کشور ما افزوده میشود. و هزاران مادر داغدیده ما را به عزای عزیزان شان سیاهپوش می سازند. میلیون ها افراد جامعه ما را باز هم آواره، بی خانمان و متواری مرزها و کشورهای همسایه نموده اند. این حملات اولین و آخرین تهاجم کشورهای امپریالیستی به کشورهای تحت ستم مخصوصا افغانستان نیست، بلکه امپریالیست ها در طول تاریخ بنا بر خصلت آزمندانه و سلطه جویانه خویش به بهانه های مختلف کشورهای فقیر جهان را مورد حمله و تاخت تاز نظامی شان قرار داده و می دهند. حمله نظامی آمریکا و ناتو به افغانستان به بهانه مبارزه با تروریسم در حالیکه بن لادن و طالبان دست پروردگان خودی آمریکا و همدستان عربی اش می باشد. تا قبل از واقعه ۱۱ سپتامبر این امپریالیست ها و کشورهای غربی و عربستان بودند که همین تروریست ها را تا دندان مسلح به انواع مختلف سلاح نمودند. مگر زمانیکه همین نوکران دیروز سلاح و موشک های زمین به هوای استنکر داده می شد، آنها تروریست نبودند؟ مگر در طول چندین سال که خون هزاران انسان بی گناه ما بنام ملیت، مذهب، قوم ریختند و خانه های شان را به آتش کشیدند تروریست نبودند؟ مگر زمانی که آنها مردم بی گناه به جرم هزاره بودن، ازبک بودن و تاجیک بودن قتل عام می کردند تروریست نبودند؟ مگر زمانیکه زنان جامعه ما را از اولیه ترین حقوق انسانی شان محروم کردند و مانند برده رفتار می کردند تروریست نبودند؟ مگر زمانیکه خلق های پشتون در نقاط مختلف کشور علیه این دیناسورهای قرون وسطی بپا خاستند سرکوب شدید شدند تروریست نبودند؟

به نظر ما این تروریست ها قبلا هم تروریست بودند. فرق این است که امریکا می خواست توسط همین تروریست ها (طالبان) مقاصد سیاسی خودشان را بر آورده سازند، ولی زمانیکه دیدند طالبان کار آمد چندانی ندارند در صدد بهانه هائی برای نابودی این گودی های کوکی شان برآمدند. نا گفته پیداست که امریکا هدفش مبارزه با تروریسم نیست بلکه خود تروریست است که اهداف و مقاصد سیاسی خود را بر آورده می سازد. سازمان سی آی ای که خود یک سازمان تروریستی است و بیشترین ترورها توسط این سازمان جهانی در اکثر نقاط جهان صورت می گیرد و هم چنین کنترل شبکه های تروریستی را در اختیار دارد، چرا راه های دیگری جهت دستگیری تروریست ها در پیش نگرفته؟

چرا بهای ترور این تروریست ها را مردم و کشور ما بپردازد؟ و چرا در میان جنگ ها و تضاد های تروریستان مردم و کشور ما نابود شوند؟

بالاخره روزی غبار مه آلود که فضای کنونی را مستور نموده، زده خواهد شد و تمامی جنایاتکاران و تروریست های جهانی در محاکمه تاریخ سپرده خواهند شد و مبارزات فداکارانه به صبح امید وصل می گردد.

مرگ به همه تروریست های جهانی!

زنده باد مردم، زنده باد انقلاب

مشعل - واحد افغانستان هشت مارس - تورنتو.

من در سر و مغز و دلم عشق و شادی نداشتم. تمام زندگیم را گذاشتم که اینها را زبا بگشتم

مصاحبه با مکرمه

مکرمه را بسیاری از ما با فیلم مستند ابراهیم مختاری به همین نام شناختیم. پدیده‌ای از روستاهای اطراف بابل. یک زن سالخورده روستائی که بر دیوار و سنگ نقاشی می‌کند. با گذشته‌ای پر درد و رنج از سالهای نوجوانی. تکرار ماجرای میلیونها دختر جوان که به زور به مردی به سن و سال پدر، شوهر داده می‌شوند. زیر فشار و سرکوب روزمره در کنار هوهایش که خود دختران بخت برگشته دیگری بوده‌اند. نان آور خانه، به وقت بیماری و از کار افتادگی شوهر. دل‌شکسته‌ی از دست دادن ابزار معاش و دلخوشی زندگیش که می‌تواند گاوی شیرده باشد. ما در فرصت کوتاهی که هنگام برگزاری دوازدهمین کنفرانس سالانه بنیاد پژوهش‌های زنان ایرانی در استکهلم بدست آوردیم، کوشیدیم مکرمه را از زبان خودش بشناسیم. فارغ از گزارشات رسانه‌های غربی یا تعبیر و تفسیر برخی محافل روشنفکری. مکرمه علی‌رغم خستگی و دردهای کهولت با ما به گفت و گو نشست. بی‌پیرایه رنج‌ها و باورها و عقایدش را بر زبان آورد. ما با مکرمه‌ای روبرو شدیم خسته از برق فلاش دوربین و میکروفن و فیلمبرداری و مصاحبه. بی‌حوصله از اینکه خودش نباشد و با پرسش‌های روشنفکرانه و تفسیر آثارش از او چهره و شخصیت دیگری بتراشد. ما کوشیدیم با او به زبانی دیگر صحبت کنیم. به جای اینکه حرف در دهانش بگذاریم، حرفهایش را بشنویم. میان گذشته و حال با او همسفر شدیم و به دردهای بزرگ و کوچکش - به زخمهایی که روحش را آزرده و دردهایی که به جسمش نیش می‌زند - نگاه کردیم. و آنچه در برابر شما است، مکرمه‌ای است که ما در این فرصت کوتاه شناختیم.

مصاحبه گر: زندگی مکرمه، زندگی واقعی یکی از مادران ما است. وقتی که برای نخستین بار در کنفرانس بنیاد در آمریکا فیلم مکرمه نمایش داده شد، همه تحسینش کردند. برخی تحسینش کردند که یک زن بیسواد دارد نقاشی می‌کند. برخی تحسینش کردند که این یک چیز استثنائی است که زنی در این سن و سال نقاشی کند. حالا همه کنجکاوند که چه کسی است این مکرمه. پارسال یک نوشته سر آن فیلم در نشریه «هشت مارس» نوشته شد. من کلی سؤال دارم که مادر کیست؟ چند سالش است؟ ضمناً بگویم که من متخصص نقاشی نیستم. نمی‌توانم اظهار نظر کنم. من علاقمندم و مثل همه از شخصیت تو خوشم آمده، مردم می‌خواهند بدانند چه می‌گویی. البته هنرمندان فقط با آثارشان حرف نمی‌زنند. خودشان هم حرف می‌زنند. مادر اهل کجایی و چند سال داری؟

مکرمه: اهل روستای «دری‌کنده» نزدیک بابل هستم. هفتاد سال دارم.

: چند تا بچه داری؟

مکرمه: شش تا پسر و ۳ تا دختر. آن موقع‌ها دکتر نبود. هر سال بچه دار می‌شدم.

: مادر از تجربه زندگیت بگو. مردم خیلی دوست دارند با تو حرف بزنند.

مکرمه: من هم دوست دارم با مردم حرف بزنم. به من گفتند باید صحبت کنی. گفتم بلد نیستم. گفتند تو چطور می‌توانی نقاشی کنی، ولی حرف زدن بلد نیستی. به من گفتند تو زنها را خوب می‌کشی، مردها را بد. من خیلی نقاشی کشیدم. ۴۲ تا تخته آوردم خانه خودمان نقاشی کردم. اینجا از من می‌پرسند: خوشحالی؟ جواب می‌دهم: نه. خوشحال نیستم. می‌گویند: چرا؟ تو اینجا آمده‌ای ما خوشحالیم. چرا تو نیستی؟ می‌گویم: من اینهمه بدبختی کشیدم از ۱۴ سالگی. خوشحالی من دیگر نمی‌آید.

: چه بدبختی‌هایی؟

مکرمه: ۱۴ سالم بود. قرار بود با یک جوانی عروسی کنم. کدخدای ده که برادر ارباب بود یک روز من را دید و خواست. پدرم من را به او نداد. کدخدا و برادرانش پدرم را گرفتند و کتک زدند و ۳ روز در خانه زندانش کردند تا من رضایت بدهم. اول پدرم را دست میرآب محل دادند که او را با چند نفر انداختند در آب. می‌خواستند خفه‌اش کنند که نمی‌دانم چطوری شد که در آمد. من که دیدم وضع پدر ناجور است موافقت کردم.

: آن جوان چه شد؟

مکرمه: در بابل جلویش را گرفتند و کتکش زدند و ۸۰۰ تومن آن موقع که پول زیادی بود ازش گرفتند و مجبورش کردند از من بگذرد. شیرینی خورده بودیم و او داشت برای عقدکنان می‌آمد.

: او را می‌شناختی؟ دیده بودی؟

مکرمه: نه. ترسیدم که ببینمش. می‌دانم که مال سکینه محله بود. وقتی کتکش زدند، پسره ترسید.

: کدخدا وقتی تو را گرفت چند سالش بود؟

مکرمه: ۵۷ سال. فقط من نبودم. همه جا اینطور بود. عروس از من کوچکتر هم بود. کسی بود که ۱۳ ساله شوهرش دادند به یک مرد ۶۰ ساله. مرده دندان نداشت.

: شنیدم که هوو هم داشتی.

مکرمه: دو تا. من سومی بودم. یکی شان مرده.

: آن هووی دیگرت کجاست مادر؟

مکرمه: خانه است دیگر.

: هوویت وقتی می‌آمدی چه می‌گفت؟

مکرمه: هیچی. به من می‌گفت اینهمه پول را که میگیری چکار میکنی؟ گفتم می‌گذارم بانک! پول کجا بود. گزارش می‌گیرند از من که پول نمیدهند. هوویم قائم شهر زندگی می‌کند و مریض است. شوهر ندارد.

: توی فیلم، تو خوب بودی با هوویت. معمولا هوو ها با هم بدند و حسودی می‌کنند. من اول فکر کردم زن همسایه است که آمده خانه ات. ولی راستی چرا یک چایی به او تعارف نکردی؟ بی حوصله بودی.

مکرمه: نه. داشتم با او شوخی می‌کردم!

: مادر آن مردی که با او در فیلم حرف میزدی همان همدست شوهرت بود؟

مکرمه: بله. او همان میرآبه بود.

: آدم از رفتارت با او خوشش می‌آمد. چون بنظر می‌آمد با وجودی که می‌دانی او به تو بدی کرده، ولی او را بخشیده‌ای. آدم دلش برای او می‌سوخت.

مکرمه: او فامیل ما بود. دایی مادرم بود. من به او هیچی نگفتم چون دست او نبود. او هم از ارباب می‌ترسید.

: در فیلم نشان دادند که عکس شوهرت را روی خاک انداز کشیده‌ای.

مکرمه: نه. اینطور نبود. من یک دیو کشیده بودم. ولی در فرانسه گفتند شوهرش چون بد بود او را روی خاک انداز کشید.

: شنیدم که تو میگفتی خدا بیامرزدهش. ولی کارهای بدی هم کرده بود.
(خنده حاضران)

مکرمه: بله. آخر من هم مسلمانم. من هم از او بچه داشتم. من یک دختر خوشگل کشیدم که دارد سر یک دیو را شیش می‌گیرد. من امیر ارسلان و فرخ لقا را کشیدم.

مکرمه: من همه را طرفدارم. گفتند چون مردها را بد می‌کشی و زنها را خوب، پس مردها را دوست نداری. ولی من هر دو را خوشگل می‌کشم!

(پسر مکرمه: مادر در صحبتش محافظه کاری دارد. اول می‌گفت که اینطوری نبود. ولی الان طور دیگری می‌گوید.)

مکرمه: ما سه تا هوو بودیم این شوهره را کشتیم! (خنده حاضران)

: حرفهای فمینیستی می‌زنی!

حالا بیشتر از هووهایت بگو. اینکه در فیلم بود بنظر از تو جوانتر می‌آمد.

مکرمه: نه، پیرتر بود. ۲۵ سال زندگی کرد بعد شوهرم یک زن دیگر گرفت که مرد. بعد من را گرفت. من مریضم.... به خاطر تیروئید لاغر شده‌ام.

: مادر، چرا روی دیوار نقاشی کشیدی؟ من مطمئنم اگر بچه‌هایت اینکار را می‌کردند با آنها دعوا می‌کردی!

مکرمه: من خواستم روی دیوار بکشم و کشیدم.
(پسر مکرمه: مادر نقاشی را روی سنگ شروع کرد و روی دیوار آشپزخانه. این اولین عکس‌العملش بود. آمدم دیدیم خیلی خوب است.)

مکرمه: اینجا به من گفتند تو شعر بلدی بخوانی؟ گفتم نه. زن کجا بلد است شعر بخواند.

: بابا تو از شمال می‌آیی. از بابل. که خانم دلکش پا شد و شعر خواند.

مکرمه: آره. خانم دلکش پا شد آمد تهران و شعر خواند. در محل ما زنها شعر نمی‌خوانند. اینجا نوشتند خانم می‌خواست شعرخوان بشود چون سواد نداشت نقاش شد. من شعر بلدم ولی از روی کتاب بلد نیستم.

: آیا در و همسایه تعجب نمی‌کنند که نقاشی می‌کنی؟

مکرمه: نه. می‌آیند تماشا می‌کنند. مردم خیلی می‌آیند.

: عروس‌هایت چه می‌گویند؟

مکرمه: دوست دارند. من دخترم نقاشی می‌کند. دو تا پسرم نقاشی می‌کنند. الان همسایه‌ها می‌گذارند که نقاشی کنم.

: (با خنده) شوهرت هم هنرمند بود؟

مکرمه: نه بابا! هیچی از دستش بر نمی‌آمد! (خنده حاضران)

: این نقاشی‌ها شبیه همان‌های است که ما وقتی که بچه بودیم در تعزیه‌ها می‌دیدیم.

(پسر مکرمه: شبیه به سبک نقاشی قهوه‌خانه ای است.)
مادر، از جمهوری اسلامی سراغت نیامدند؟

مکرمه: بله. اول می‌گفتند بی‌حجاب می‌کشد و زن لختی می‌کشد. از طرف کمیته آمدند. ولی من زنها را با روسری می‌کشم.

: خودت سر روسری چه فکر می‌کنی؟

مکرمه: در خانه بی‌روسری هستم. اینجا که آمدم روسری گذاشتم. من یک نقاشی با روسری و مقنعه کشیدم که تهران ببرند و پخش کنند. ولی گفتند اینطوری نمی‌خواهیم.

: مادر، کی شهر را دیدی؟ قبل از نقاشی کردن یا بعد از آن؟

مکرمه: شهر نرفته بودم. خط نبود. باید پیاده می‌رفتیم. با ۹ تا بچه نمی‌شد. اولین بار که شهر رفتم بعد از نقاشی کردن بود.

: از خانواده خودت بگو.

مکرمه: مادرم زیاد یادم نیست. مادر نداشتم. پدرم کشتی‌گیر بود. یک برادر و یک خواهر داشتم.

: تو را کی بزرگ کرد؟

مکرمه: پدرم. وقتی می‌خواست برود به دشت مرا می‌برد با خودش. چهار پنج تا بچه داشت. وقتی پدرم مرد فکر کردم که خدای من مرد.

: زندگی‌ت را چطور در نقاشی‌هایت نشان داده‌ای؟ مثلاً آن مردی که شلاق دستش بود بالای سر آن زن که بود؟ آن زن هویت نبود که از شوهرت کتک می‌خورد؟

مکرمه: هویت وقتی این نقاشی را دید پرسید من این شکلی هستم؟ چون او را جوان و تشنگ کشیده بودم. و گفتم این مرد،

محمد آقاس که روحش رفته جهنم. هوو گفت برای تو که خوب بود. من گهواره بچه تو را تکان می دادم و تو داشتی عشق می کردی.

: شوهرت زنده بود وقتی اینها را کشیدی؟

مکرمه: نه. مرا داغ می کرد اگر می فهمید نقاشی کردم. شش هفت سال بعد از مرگش اینها را کشیدم. یک روزی بود می خواستم بروم تهران نقاشی بگذارم. دامادم هم خانه ما بود. خواب دیدم که شوهرم آمده به خوابم که چرا اینطوری می کنی؟ کجا می خواهی بروی؟ من که دیگر تو را نمی خواهم. تو که دیگر به درد من نمی خوری! گفتم آقای جمالی آمده که برویم نمایشگاه بگذاریم. در خواب، با شمشیر زد گردن من را انداخت. دیدم که کله ام افتاد. دیدم دیگر نمی توانم بروم تهران.

: یعنی اینکارها هم از او برمی آمد؟ این خواب بیان ترس درون تو بود؟

مکرمه: من با او در خواب دعوا کردم. دیگر به خوابم نیامد. گفتم به من چکار داری؟ من که کار بدی نمی کنم. بچه هایم باید بزرگ شوند دیگر.

: تو که رابطه ات با هوهایت خوب بود. او هم که معتاد بود. چکار می کرد که شما ۳ تا زن از او می ترسیدید؟

مکرمه: ما ترس داشتیم. شوهر اجازه داشت بزند، بکشد دخترم.

: مشکلات و بدبختی هایت چه بود مکرمه جان غیر از مسئله شوهرت؟

مکرمه: من مشکلات زیاد داشتم. ۳ هوو داشتم. زندگی خوبی نداشتم. مجبور بودم خیاطی کنم. چرخ نداشتم. از ۱۴ سالگی خیاطی کردم. با دست می دوختم. ۹ بچه داشتم. پول نداشتم چرخ بخرم. بعدا که بچه ها بزرگ شدند دیگر لباس خیاط میخواستند یعنی دیگر لباس دوخت من را نمی پوشیدند. من بیچاره شدم. اگر شوهرم یک روز می آمد میگفت پول، ولی پولی نبود قیامت می کرد. بعد که خیاطی را ول کردم رفتم دنبال آرایش عروس. بعد از مرگ برادر جوانم آرایش عروس را هم ول کردم. عزادار بودم.

: داستان گاوهایت چه بود؟

مکرمه: بعد از مرگ شوهرم یک گاو خریدم. بچه ها زمین را فروختند و دو تا گاو اسرائیلی دیگر هم برایم خریدند. بعدا مریض شدم و رفتم بیمارستان. وقتی برگشتم از بیمارستان دیدم بچه ها گاوهایم را فروخته اند. گفتند که این گاوها تو را مریض کرده اند. که کیلومترها دنبالشان می دوی. این باعث شد که خیلی ناراحت شوم حالم بد شد. یک روز رفتم سر خط ۴ تا سنگ گرفتم. دو تا نهنگ کشیدم یک میمون و یک کله غاز درست کردم. این پسرم اصفهان درس می خواند. وقتی از اصفهان آمد، دو تا کاشی هم آورد. کله غاز را گذاشتم در بشقابش. مثل غذای پخته. پسرم گفت مادر جان تو همیشه غاز درست می کردی چرا اینبار کله اش را نکندی؟ گفتم تو گاوهای من را کشتی و منمم غازت را کشتم. دست زد دید سنگی است. بعد روی کاشی هایی که آورده بود نقاشی کردم و اینها دیدند که من هم نقاش هستم. پسرم گفت خوب نقاشی میکنی و میخواهی برایت کاغذ و رنگ بخرم؟ گفتم نه. تو همان رنگ و کاغذ مانده ات را به من بده. یک دفتر ۴۰ برگی که پسرم از اصفهان خریده بود را تماشش نقاشی کردم. بعد از اینکه ۱۰۰ تا نقاشی کشیدم یک آقابلی در بابل بود به اسم نصراللهی. نقاش بود. به او نشان دادند. او گفت این خانم نابغه است. بعد از مدتی این رنگهای من تمام شد. آنوقت از تمشک، پوست گردو، پوست انار، از گیاهان وحشی جنگلی استفاده کردم. یعنی اینها را می جوشاندم و رنگ درست میکردم. رنگ آبی نداشتم و نمی دانستم چکار کنم. یک گیاهی را کندم و جوشاندم و یکماه گذاشتم. آنها آمد بالا. ته نشین که کرد استفاده کردم. از ناراحتی گاو به نقاشی رو کردم. گاو مثل بچه من بود. خرج من را میداد و شیر میداد. بچه هایم که مدرسه ای بودند و کار نمی کردند. من پول نداشتم ولی بچه ام را برای کار کشاورزی نگذاشتم و فرستادم مدرسه.

: چرا بچه ها را نفرستادی کار کنند؟

مکرمه: اگر بچه های ما کار می کردند، تمام شالی برنج را اربابها و کدخداها می بردند. یک کیسه هم برای ما نمیگذاشتند. فایده نداشت کار کردنشان. مزد هم که نمیدادند.

: شوهرت که کدخدا بود چطور شد که اینطور فقیر شدید؟

مکرمه: مریض شد. ۴ ماه بیمارستان بود. تمام زمستان را خوابیده بود.

: یک دوره ای که بچه داشتی ول کردی و رفتی به خانه پدرت. چرا؟

مکرمه: دیدم شوهرم من را می زند و هم هووی من را. هفت تا بچه داشتیم. حامله هم بودم. فقط با یک مجمع (سینی) قهر کردم و رفتم خانه پدرم. گفتم خانه می سازم. پدرم یک تکه زمین داد. خودمان کار کردیم و خانه را ساختیم. شوهرم بعدا آمد به این خانه و پیش ما ماند. باید او را از هر نظر اداره می کردم.

: تو هم از او مواظبت کردی؟ مگر او را می خواستی که خرجش را می دادی؟

مکرمه: یک نفر آنجا نشسته دیگر، حتما باید بخواهمش مگر. نمی شود که به او غذا نداد!

: مادر، عاشق و معشوق در نقاشی هایت زیاد است. شوهرت را که دوست نداشتی. عاشق کس دیگری بودی؟

مکرمه: نه! ما یک محلی بودیم که اصلا مرد آنجا نبود. ۷ تا مرد بیشتر نبودند. یکی شوهرم بود. یکی پسر خاله ام که پیر بود. یکی فامیلان یعنی عمویم. کس دیگری نبود اصلا!

: ولی نقاشی هایت بیان عشق و علاقه است. از کجا الهام می گیری؟

مکرمه: از امیر ارسلان که عاشق بود. از لیلی و مجنون. از حیدر بابا. از حضرت عیسی و حضرت موسی و حضرت نوح. از داستانهای ایرانی.

: درد و مشقت و زنجت را چطور در نقاشی هایت آورده ای؟

مکرمه: لیلی و مجنون جوان بودند چطور می توانستم آنها را ناقص بکشم و قشنگ نکشم! هر دو جوان بودند. پیر نبودند که یکی را پیر کنم و یکی را جوان. من در سر و مغز و دلم عشق و شادی نداشتم. تمام زندگیم را گذاشتم که اینها را زیبا بکشم.

: زنها چکار باید بکنند مادر؟ تو که می گویی عده ای از زنها با کتاب دارند برای زنها ایران و افغانستان کار می کنند. علاوه بر دادن کتاب، چه کارهای عملی باید برای این زنها کرد؟

مکرمه: یک کاری بکنند که برای ما بماند. زنها خیلی بدبختی دارند. هر چه هم تعریف کنند که زنها کار می کنند اینها نیست. زنها هنوز هم بدبختند. الان زن جوان باید برود طراحی یاد بگیرد. نقاشی. قالیبافی. کار بکند. کاری بکند که مال خودش باشد. که پولش مال خودش باشد.

: سر طلاق گرفتن چه فکر می کنی؟

مکرمه: زن طلاق نگیرد. اینجا یک خانمی را دیدم گفتم شوهرت کو؟ گفت طلاق گرفته ام. یکی دیگر را دیدم همینطور. اما شوهرم به من گفته بود که با رخت سفید به این خانه آمدی با کفن باید بری. ما این را در گوشمان شنفتیم. الان دخترم سه بچه کوچک دارد. شوهر هم ندارد. ولی نمی تواند شوهر کند. چون بچه دارد. زن طلاق نگیرد. بالاخره شوهرش خوب خواهد شد. کم کم.

: همه شوهرها خوب می شوند؟

مکرمه: بعضی ها خوب می شوند. دیروز رفتم خانه یکی، شوهرش خیلی خوب بود. چایی آورد، نان آورد. پذیرایی می کرد. ولی بعضی مردها همینطور می نشینند و می گویند «چکار می کنی؟» «چقدر طول میدی!» «چای بیار» «بیا بچه را بگیر!» «چرا پلو را اینطوری پختی؟» «چرا چایی دیر دم شد؟!»

: آنها که خوب نمی شوند چه؟ چطور بفهمند که دارد خوب می شود؟

مکرمه: کسی که زندگی می کند می فهمد که خوب می شود یا نه. می فهمد که اصلاح می شود یا نه. اگر بکشی مرد را که فایده ندارد!

: ولی اگر شوهر اصلاح نشد چه؟

مکرمه: خب اگر مجبور شدند طلاق بگیرند.

: مادر، حالا که به آخر مصاحبه رسیدیم پیامت برای زنها چیست؟

مکرمه: زنان اگر کار کنند برایشان بهتر است. از شوهرشان خرجی نگیرند. خجالت نکشند.

: خیلی ممنون. خسته نباشید. دست شما درد نکند مادر.

پاسخ به نامه های رسیده

آمریکا- دوست عزیز فریده هرندي، مقاله شما را به همراه مبلغ ۴۰ دلار به عنوان پول نشریه دریافت کردیم. متأسفانه مقاله شما در چارچوب نشریه هشت مارس نبود. کماکان منتظر همکاری های بیشتر شما در آینده هستیم.

بلژیک - دوست عزیز فرشید، با تشکر مبلغ ۵۰ مارک شما دریافت شد.
آلمان - دوست عزیز سعید، نامه شما دریافت شد. در آینده از مطالب آن استفاده خواهد شد.
آلمان - دوست عزیز فیروزه سلطانی، با تشکر نامه ها به همراه کارت پستال شما دریافت شد.
کانادا - دوست عزیز «م»، نامه شما در مورد هم جنس گرایی را دریافت نمودیم. در فرصت مناسب به مباحثی که مطرح کرده ای خواهیم پرداخت.

پاریس - دوست عزیز مقاله شما تحت نام (من آن زن دیگرم) را دریافت کردیم. در صورت امکان در شماره بعدی منعکس خواهد شد.

کانادا - دوست عزیز مشعل، نامه شما به مسئول واحد افغانستان تحویل داده شد. وی با شما مستقیماً در تماس خواهد بود.

ترکیه - دوست عزیز طاهره، ای - میل شما دریافت شد.

باکو - دوست عزیز پری، ای - میل های شما دریافت شد. منتظر همکاری شما در آینده هستیم.

منتخبی از اعلامیه های اپوزیسیون مترقی و انقلابی افغانستان بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱

امریکا می خواهد وطن عزیز و رنجیده و بلا کشیده ما را توسط ماشین جنگی تجاوزگرش به خاک و خون بکشاند. از هم اکنون و پیشاپیش این لشکرکشی اشغالگرانه، بیشتر از یک میلیون افغانستانی را بسوی کشورهای همسایه آواره نماید. فلاکت طالبان خود تحت سرپرستی و رهبری غارتگران امریکائی بوجود آمد تا امنیت مورد دلخواه آنها را در کشور بوجود آورده و دهلیز عبوری برای شان بسوی میدان های نفت و گاز آسیای میانه فراهم نماید. اسامه و دارودسته اش نیز ساخته و پرداخته قدرتمندان امریکائی و متحدین شان هستند.

... در شرایط سلطه جهانی نظامی غارتگر که منافع قدرت های جهانی و واپسگرایان بومی در کلیت خود با هم گره خورده اند، دسترسی به این خواست بر حق فقط و فقط از طریق پیشبرد مبارزات اصولی و قاطع مردمی علیه غارتگران جهانی و واپسگرایان بومی در مسیر برقراری نظامی عادلانه مردمی، ممکن و میسر است و نه از طریق امید بستن های واهی به اقدامات «سازمان ملل متحد» که صرفا وسیله ای در دستان قدرتمندان حاکم بر جهان و در جهت تامین منافع آزمندانه و خواست های تجاوزگرانه شان است. «دسته هشت مارچ» بمشابه بخشی از جنبش زنان افغانستان، نیات و مقاصد تجاوزگرانه و اشغالگرانه جهانخواران امریکائی در مورد کشورمان را قویا محکوم نموده و همه مردمان کشور بویژه زنان را فرا میخواند که بپاخیزند و مقاومت مردمی را در اشکال و صور گوناگون آن از هم اکنون سازمان دهند.

«دسته هشت مارچ»

جهانیان به اثر وقایع تروریستی در نیویورک و واشینگتن شوکه شدند. امپریالیزم امریکا که می خواهد پلان تجاوزی خود را در منطقه عملی کند اسامه بن لادن را بهانه قرار داده و ماشین عظیم جنگی خود را در مقابل کشوری که نه دارای ماشین جنگی، نه اقتصاد پیشرفته و نه متحدین قابل باور دارد به حرکت انداخته. در ساحه سیاسی هم شاه متواری و شاه قلی ها را در داخل صحنه کرده تا مقاومت و اراده مردم را بر ضد این توطئه ضعیف سازد. نیروهای اتحاد شمال به رهبری پرچمیهای وطنفروش هم وعده خدمت را داده است. سازمان ملی دموکراتیک آوارگان افغانی موضع خود را بر ضد هر نوع ترور اعلان می کند و می خواهد به همه توطئه گران و مرتجعین جهانی به سرکردگی امپریالیزم امریکا که قصد نموده بر ضد مردم و کشور ما بتنازد با قاطعیت ابراز دارد که از شکست مفتضحانه انگلیسها و شورویها بیاموزد. بر نیرو های انقلابی دموکرات و وطنپرست است تا در مقابل حوادث اخیر با شهادت برخورد کنند و بر ضد این پلان توطئه گرانه امپریالیزم امریکا و متحدین آن با مبارزات انقلابی متحدانه ایستادگی کنند.

سازمان ملی دموکراتیک آوارگان افغانی در آلمان

آنچه در چند ساعت در نیویارک و واشینگتن رخ داد و بسیاری از مردم بیگناه را بکام مرگ کشید و به اندوه نشانده، در افغانستان، بیشتر از ۲۲ سال است که در مقیاس های گوناگون جز واقعات روزانه می باشد... ۲۲ سال است که مردم ما چه از طرف اتحاد شوروی و عمالش و چه از طرف نیرو های ساخته شده از سوی غرب، در جریان جنگ سرد و یا برای منافع شرکت های نفتی، بصورت سیستماتیک و بدون وقفه ترور می گردند. مردم افغانستان در این ۲۲ سال بیشترین نیرو های آگاه و دموکرات، و عناصر متخصص خود را در جریان این ترور بیسابقه از دست داده است... رساله های گروهی غربی شب و روز تصویر طالبان و افغانستان را مترادف هم ساخته اند، باید به جهانیان اعلام داریم که پدیده طالبان و نیروهای نامی سلف شان تولید طبیعی جامعه ما نبوده، بلکه تحفه سازمان های جاسوسی معروف غربی و شرکت های نفتی می باشد... جنگ علیه یک ملتی که خود قربانی سیاست های همین محافل شده، هرگز عدالت بی مرز نبوده بلکه بصورت عریان بی عدالتی بی مرز است.

نامه سرگشاده انجمن راه

... رئیس جمهور امریکا این حمله را «آغاز اولین جنگ قرن بیست و یکم» ارزیابی نموده و آنرا یک اقدام جنگی بر علیه امریکا خواند. ... تونی بلیر صدراعظم انگلیس از متحدین نزدیک امریکا در مورد عملیات بر ضد این حمله گفت که «جنگ جهان متمدن و افراطگری مذهبی آغاز شده است» و «ما کشورهای دموکراتیک باید جمع شویم و شبح این هیولای وحشتناک (تروریزم) را از سرمان دفع کنیم» و شرودر صدر اعظم آلمان این حملات را «اعلان جنگ با دنیای متمدن خواند»... چرا مردم افغانستان باید قربانی تجاوز امریکا شوند؟ در حالیکه همین قدرت های امپریالیستی «متمدن» و یا «جهان آزاد» در راس آنها امریکا بودند که باقتضای منافع غارتگرانه شان گروه های مختلف ارتجاعی مذهبی را در شرایط جنگ مقاومت خلق ما بر علیه شوروی و رژیم دست نشانده آن سازمان داده، تسلیح و اکمال نمودند... آیا همین رهبران «متمدن» از جمله امریکا بعد از ناکامی دولت اسلامی که در بر آوردن اهداف شان ناکام ماندند؛ به کمک دولت سعودی و پاکستان گروه طالبان را با اعمال

شیوه حکومت قرون وسطائی شان بر ما تحمیل نمودند؟..

... در طی دهه اخیر ده ها هزار تن بمب را بر سر خلق عراق فرو ریختند و دو صد هزار نفر را وحشیانه بقتل رسانیدند... مورد دیگر کشتار وحشیانه و اعمال تروریسم دولتی آشکار رژیم صهیونیستی اسرائیل بر علیه خلق فلسطین است که تحت حمایت و کمک مستقیم امریکا انجام میشود و ...

... وظیفه تمام نیرو های انقلابی ، آزادیخواه مترقی و میهن دوست است تا هر چه وسیعتر در داخل و خارج کشور به افشای تجاوزات آمریکا و متحدینش پرداخته و آنرا محکوم نمایند. (سازمان پیکار برای نجات افغانستان - اصولیت انقلابی پرولتری)

این بخش تلخیص شده از دو اعلامیه است

... شعار «مبارزه علیه تروریسم» دروغ بزرگی است..بیانکی ها در خانه خودشان زخم خورده اند و این زخم از جانب هر که وارد شده باشد، نه تنها از لحاظ میزان خسارات و تلفات، بلکه بویژه از این جهت پر درد و سوز است که ضعف عمومی نظام و سستی کاخ اقتدار و سلطه امپریالیستی جهانی شان را در معرض دید توده های جهان قرار داده است.

... از جانب دیگر شعار «جهاد علیه کفر امریکائی» که توسط باند اسامه علم گردیده و اکنون طالبان نیز آنرا مضمضه می نمایند. نیز یک دروغ بزرگ و یک عوامفریبی عظیم است. توده های افغانستانی «شمرات» و برکات، «جهاد علیه فسق و فجور» این مرتجعین عوامفریب را با گوشت و پوست شان لمس کرده و با زیان جان شان چشیده اند. یقینی است که «جهاد» آنها در افغانستان علیه تجاوز «کفر امریکائی»، حتی در صورتیکه بتواند از یک شعار میان تهی به یک عملکرد متخقق شده مبدل گردد، نیز و نتیجه بهتری برای کشور و مردمان کشور ببار نخواهد آورد. ولی امر محتمل تر آن است که نوکران دست پرورده یا با اربابان ولی نعمت شان به نحوی کنار بیایند و یا در مقابل تهاجم آنها به سرعت میدان را خالی نمایند.

سرانجام جنگ تجاوز کارانه، ... در شب هنگام هفتم اکتوبر آغاز یافت.

بخوبی آشکار است که اهداف این جنگ آغاز شده از سوی امپریالیست های امریکائی و شرکا، هم در افغانستان و هم در منطقه و جهان، بسیار فراتر از سرکوبی باند های طالبان و اسامه بن لادن، قرار دارد. آنها می خواهند با کنار نهادن و یا از میان بردن حلقه معدودی از رهبران طالبان، یک حکومت ارتجاعی متشکل از تمامی جنایتکاران جنگی «جهادی» و «طالبی» و سایر مرتجعین، تحت رهبری ظاهر شاه خائن را بر افغانستان مسلط سازند و جای پای شان را از لحاظ نظامی و سیاسی و اقتصادی در این خطه دارای اهمیت استراتژیک محکم نمایند. آنها می خواهند حضور نیرومندی در آسیای میانه و آسیای جنوبی داشته باشند تا بتوانند اوضاع در این دو منطقه ناآرام را بطور موثری به نفع شان تحت کنترل در آورند.

حزب کمونیست افغانستان جنگ تجاوزکارانه امپریالیست های امریکایی و شرکا را قویا محکوم می نماید و عزم راسخ دارد که در را شکل دهی و برپائی مقاومت مردمی با درفش مستقل انقلابی علیه تجاوز امپریالیستی برزمد. ما تمامی شخصیت ها و حلقات ملی، دموکرات و انقلابی افغانستانی در داخل و خارج کشور را بسوی تحقق هر چه زودتر و اصولی تر این کار پیکار مردمی فرا می خوانیم.

(حزب کمونیست افغانستان)

ریگ در کفش:

زن ایرانی را در غرب هم می شود سنگسار کرد!!

فرزاد سمردی - پاریس مارس ۲۰۰۱

روزنامه «دوران امروز» در تاریخ چهارشنبه ۱۴دی ماه ۱۳۷۹ (ژانویه ۲۰۰۱) خبر محکومیت زنی را به سنگسار درج کرده است. اتهام او

و مردی که به همین جرم به اعدام محکوم شده است، قتل عمد است، قتل شوهرش. دادگاه جنائی کرج این زن را مجرم شناخته و به اشد مجازات با سنگسار محکوم کرده است. اینک نفس وجود مجازات، یعنی اعدام در هر شکلی جلوه ای از توحش در حقوق جزاست، سوژه بحث این نوشته نیست.

لیکن صدور حکم مجازات سنگسار طبق قوانین جزای اسلامی

حاکمی از وقوع عمل زنا محضه است که شرایط و مقررات اثبات جرم و نحوه اجرای حکم آن، کم و بیش برای بسیاری از ما ایرانیان شناخته شده است و در این مورد تا آنجا که من خبر دارم بسیار گفته و نوشته شده است. ولی باید یاد آوری کرد که همان مقررات خشک و ارتجاعی اسلام هم درباره اثبات زنا رعایت نمی شود. از جمله لزوم شهادت چهار مرد عادل که بایستی با چشم خود خانم و آقای را در حین عمل زنا یعنی همخوابگی و نزدیکی ببینند که ظاهراً اثبات آن بسیار مشکل است و اجرای حکم سنگسار را تقریباً غیر ممکن می کند. اما در کشورهایی که قانون مجازات اسلامی طبق شریعت و فقه اسلامی اجرا می شود، مثل عربستان سعودی، افغانستان، سودان، ایران و غیره، هر قاضی بنا بر نظر خود و با توجه به قوانین موجود، حکم صادر می کند و برای اجرا به مراجع دارای صلاحیت، ارسال می کند و دستگاه های ایدئولوژیک دولتی این گونه رژیم های اسلامی هم در باب محاسن و فواید آن به جعل و تحریف و انحراف افکار عمومی در داخل و خارج از کشور مبادرت می کنند. مشکلات این کشورها و مردم آن با شرایط اقتصادی - سیاسی و فرهنگی این جوامع و عدم رشد این کشورها در تمام ابعاد اجتماعی آنها رابطه مستقیم دارد. عدم آگاهی، مذهبی بودن عادات و رسوم و سنن توده مردم به تولید و باز تولید این شرایط کمک فراوان می کند و اگر کوشش طبقات حاکمه و رژیم های ایدئولوژیک را هم به این معادله اضافه کنیم شاهد همین نتیجه ای خواهیم بود که امروز در اکثر کشورهای اسلامی و ایران در برابرمان اتفاق می افتد.

مبارزه با این مصائب ذهنی - فکری و مادی در گرو افشاگری بی رحمانه و حلاجی تمام اندیشه هایی است که تاریخ رشد و آگاهی و تکامل فکری توده های مردم است. با در نظر گرفتن سابقه بسیار طولانی و دیر پای ارتجاع مذهبی در طی قرون و اعصار، سخت جانی و ریشه دار بودن مذهب ارتجاعی اسلام شیعه در ایران، اندیشه رهایی و پیکار در این راه مشکل تر و جانکاه تر از آن است که بتوان تصور کرد. روشنفکری و روشنگری و همزمان با آن تماس توده های مردم با واقعیت های زندگی روزمره، در گسیختن زنجیر های اسارت فکری و ذهنی، کمک می کند تا از شر اسلام در حکومت و دولت ایدئولوژیک آن رهایی یابند.

یکی از بزرگترین موانع این هدف، وجود مجموعه قوانین اسلامی و آداب و رسوم و فرهنگ سترگ زن ستیزی و سرکوب زن در جامعه ماست که امروز در هیأت کریمه فقه اسلامی، قوانین و مقررات مردسالاری را خود سرانه و به کثیف ترین اشکال ممکن بر جامعه تحمیل کرده و حقوق طبیعی زن ایرانی را لگد مال می کند و مرد را مالک پلاننانز همسر خود محسوب می کند. زن ملک خصوصی شکارگاه سلطنتی و قلمرو شخصی مرد است و با سیم خاردار دستورات الهی محصور است و سنگسار، سزای خودسری ها، عدم اطاعت و «نه» گفتن زن، در جامعه مردسالار ایران اسلامی است هر چند اولین حقوق هر انسانی حق وی بر بدن اوست ولی این حق برای زن در جامعه مردسالار اسلام پناه معنی ندارد و زن تمکین ناپذیر ملقب به زانی به بدکاره، تکفیر و به سنگسار مجازات می شود.

اما از حاکمان جمهوری اسلامی غیر از آنچه بر سر زن می آورند نباید انتظاری داشت. اشکال در جای دیگری است. مشکل ما مشکل ریگ در کفش است. باورهای مردسالاری و زن ستیزی در اپوزیسیون ایرانی های مخالف جمهوری اسلامی در غرب هم جرات خودنمایی دارد و متأسفانه این تفکر اجتماعی در مغز و کنه روح نه تنها بعضی مردان ایرانی بلکه در اندیشه شماری از زنان ایرانی هم فعال است. اشکال اصلی تفکر مردسالاری فقط در این نیست که روابط اجتماعی را مردان، بنا بر منافع و خواست خود تنظیم و تعریف می کنند بلکه بدبختانه بخشی از زنان جامعه نیز همزیم بیار معرکه آتش افروزان سیبیل کلفت و تهی مغز می شوند و ناخود آگاه به استیلا و تفوق پدر بر مادر، برادر بر خواهر، شوهر بر زن و پسر بر دختر کمک می کنند. این بینش و برداشت از روابط مرد و زن در بخش روشنفکر و تحصیل کرده و در افراد آگاهتر جامعه هنوز تاثیر خود را حفظ کرده است. نه فقط در ایران حتی در همین غرب متمددن برخی افراد که در مبارزه با حاکمان جمهوری اسلامی سخت فعال هستند ولی هنوز باورهای مذهبی گریبانگیر آنهاست و مینیاتور خمینی که در وجودشان آرمیده است هر از چند گاهی سر بر می آورد و بعمل جاهلانه ای دست می زند. و چه باک که برای سرکوب و تکفیر و زنی را به شوهرش «نه» گفته و سرکش می خود جرات می دهد، در قلب اروپا، با وقاحت تمام از دادگان در خواست کند که، زنی را به شوهرش «نه» گفته و آزادی جسمی و روحی خود را طلب کرده است، به جرم «زنا» به پرداخت جریمه نقدی محکوم کند. بکار بردن این کلمه منحوس عمق فاجعه را بخوبی نشان می دهد. آن هم در کشوری که این کلمه از طرف دادگاه به رسمیت شناخته نمی شود و اصولاً هیچ نوع رابطه ای بین زن و مرد، جرم محسوب نمی شود. و استفاده از این کلمه نفرت انگیز همفکری و همسویی مدافعان آن را با لاجوردی ها و زهرا خانم ها نشان می دهد. و چون مجازات سنگسار در قوانین اروپا وجود ندارد، اقدام به سنگسار معنوی وی کرده و با بایکوت کردن، خائن و بی وفا خواندن وی لرزه بر اندام زنی که بعد از این به شوهر خود «نه»

بگویند می اندازند. و بی توجه به وزن این کلمات و شوک این رفتار و سرمست و مغرور از پیروزی خود، به مبارزه با جمهوری اسلامی ادامه می دهند. ماده ۱۰۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۳۰۲ ۱۳۵۷ در باره اجرای مجازات سنگسار نوشته است: «بزرگی سنگ در رجم نباید به حدی باشد که با اصابت یک یا دو عدد، شخص کشته شود، هم چنین کوچکی آن نباید به اندازه ای باشد که نام سنگ بر آن صدق نکند.» مجلس شورای اسلامی در این ماده از سنگسار معنوی اسمی نبرده است و به کوچکی و بزرگی و وزن سنگ های بایکوت، خائن و بی وفا اشاره ای نکرده است. شاید در جمهوری اسلامی دوم، قانونگذار به این کمبود توجه خاص نماید!! ناگفته نماند که در این کارزار تراژدیک ایدئولوژیک، فرهنگی، حتی عده ای از خانم ها، ترسان و لرزان و شرمگینانه، از مرد دفاع می کنند و چند تنی هم به خود اجازه می دهند ورقه شهادت بی وفایی زن به شوهرش را امضا کنند و اکثریتی هم که تعدادی از آنها ظاهراً از مدافعین حقوق زنان هستند، خود را به کری و کوری می زنند و با ارزیابی کردن مسئله بعنوان شخصی و خصوصی، از کنار آن بی تفاوت می گذرند. با وجود چنین دشمنانی، حاکمان جمهوری اسلامی ایران به دوست احتیاج ندارند. تاریخ صد ساله اخیر ایران شاهد سه بار شکست انقلاب دمکراتیک ایران است. مبارزه با مردسالاری و زن ستیزی و دفاع بدون چون و چرا از زنان ایران وظیفه انقلابی ماست. اگر به این مهم توجه نکنیم، برای چهارمین بار در انقلاب دمکراتیک آینده شکست خواهیم خورد.

روزی که مرد شدم

حمید وثوق

معلوم نیست کدوم گوری رفته؟ نه یادداشتی، نه چیزی. این بچه زبون بسته چه گناهی کرده؟ الان از مدرسه میرسه. چی بخوره؟ چقدر بی فکر، چقدر بی خیال. دیگه ببین بابا ننه اش، بدبختا چی کشیدن... پنج تا دختر! بابا ننه من که واقعا شانس آوردن. اما خودمونیم، دوره اونا ارزش پسر بیشتر می فهمیدنا. خواهرم همیشه تعریف می کنه که وقتی دنیا اومدم، فک و فامیل زایشگاهو رو سرشون گذاشته بودن: «پسره! پسره!» نقل و شیرینی پخش می کردن. خاله معصومه، دائیمو که هنوز دبیرستان می رفت رو بغل کرده بود و بهش میگفت: «داماد آینده ات دنیا اومد.» زنهای فامیل دوره ام کرده بودن. یکی شون دست و پامو بالا و پایین میبرد و میگفت «آقا پسرمونو از الان ورزش میدم تا ایشالا ورزشکار بشه.» برای ختنه کردنم چند سال صبر کردن. اینو دیگه خودم یادهمه. خوب شد صبر کردن. اگر همون اول ترتیب کار و داده بودن که چیزی حالیم نبود. ارزش خودمو نمی فهمیدم. ختنه سورون، قیامت بود. یک تشک انداخته بودن وسط اتاق که شازده روش خوابیده بود. فک و فامیل دونه دونه وارد میشدن و تبریک میگفتن و همونجا حلقه میزدن و مینشستن. یادم میاد بعضی هاشون برای تبریک، لنگ رو کنار میزدند و گاهی می انداختند و به به می گفتند. فقط بابام دلخور بود و مرتب به درمونگاهیه فحش میداد و زیر لب می گفت: «خراب کرده!» هنوز هم نفهمیدم از چی اینقدر دلخور بود.

اولین روزی که می خواستم تنها برم توی کوچه و با بچه های محل بازی کنم هیچوقت یادم نمیره. خواهرم میگفت: «خوش به حالت.» رفتم هم بازی کردم، هم کلی فحش یاد گرفتم. آخ چه کیفی داشت. دیگه راحت میتونستم خوار مادر هر کی رو که می خواستم یکی کنم. یاد گرفتم که هرکس همین حرفا رو به خودم زد، سرخ بشم و رگ گردنم بیرون بزنه و خون جلوی چشممو بگیره. اعتماد بنفس پیدا کردم. درست مثل اون روزی که جلوی دائیام آروغ زدم و بهم گفتم: «شازده! دیگه واسه خودت مردی شدی!» اما خواهرم که اصلا نفهمیده بود موضوع چیه، داد زد: «گندت بزنی! کثافت کی میخوای آدم بشی؟» من مرد شده بودم و اون می پرسید کی میخوای آدم بشی!

اما این خواهر من هم عجب چیزایی یادشه ها! میگه چرا تو حق داشتی با ملاقه بزنی تو سرم و همه غش غش بخندن و قریون صدقه ات برن، ولی من حق نداشتم بهت چه نگاه کنم؟ میگه چرا بابا ننه مون همیشه هر چه می خواستی برات می خریدن. هر چی میگفتی گوش میکردن؟ هنوز داره حسودی میکنه. تازه من خیلی هوشو داشتم، خیلی. یک دفعه اگه دهن واز کرده بودم، بابام کله شو گوش تا گوش بریده بود. ولی هیچی نگفتم. اینجور چیزا که یادش نمی مونه! تابستون بود. عصر که میشد خانوم به بهانه بستنی خریدن واسه من، دستمو میگرفت و از خونه میزدیم بیرون. یک کوچو باصفائی نزدیک خونمون بود، سرازیری. میرفت تا دم بستنی فروشی. همیشه نزدیکاش که میرسیدیم این پا و اون پا می کرد. انگار منتظر کسی یه. من اول ها نمی فهمیدم. بعدا متوجه شدم همیشه حواسش به یک پسره است که دم در خونه شون وایساده. نکنه فکر کنی من عین خیالم نبود و بی غیرت بودم ها. یک دفعه که اون مادر قبحه به خواهرم لبخند زد، چنان چش غره ای بهش رفتم که نگو. حساب کارشو کرد. بعد هم که برگشتم خونه، همه چیو واسه بابام تعریف کردم. اونم دو تا کشیده حسابی به شمس زد؛ چند تا توسی هم خورد. تازه بهش لطف کردم و به بابام نگفتم اونم به پسره خندیده، وگرنه الان بهشت زهرا بود. بدبختی این بود که از فرداش، بستنی بی بستنی.

بابا! این بزرگه از گشنگی، کوچیکه رو خورد. عجب گرفتاری شدیم ها. معلومه دیگه! جانی که زن، رئیس باشه از این بهتر نمیشه. فقط بلده شعار بده. تا حالا صد دفعه بهش گفتم وقتی توی یک جمع دارم حرف میزنم، تو هم مثل بچه آدم بشین گوش کن و چیز یاد بگیر. مگه به خرجش میره. ندیدی جمعه پیش، خونه حشمت زاده چه آبرو ریزی نی راه انداخت. شروع کرد روی حرف من حرف زدن. اونم تو بحث سیاسی. حالا اگه بحث سر خورشت فسنجون درست کردن بود یک حرفی. تازه اون رو هم دست بلند نیس، هر دفعه میاد از خودم می پرسه. چهار پنج تا آدم مطلع، نشسته بودیم سر دمکراسی، سر راهکارهای سیاسی، سر مشکلات اقتصادی حرف میزدیم. تا من دهن باز کردم، از اون ور اتاق جیغ کشید که: «تو دیگه نمیخواد از دمکراسی حرف بزنی، ولی فقیه!» حشمت زاده، خودش آدم با شعوریه، فوری اخم کرد و چشم غره رفت. ولی بقیه زدن زیر خنده.

اسمش گذاشتن شریک زندگی! راستش من دماغم خوب کار میکنه. یک خبرهائییه. توی همون مهمونی هم یک چیزانی معلوم بود. بچه نیستیم که... نه، ولش کن! فکرم نمیخوام بکنم، به اندازه کافی اعصابم خورد هست. اصلا مطرحش نکنم بهتره.... میدونی بعضی وقتا که میشنوم یکی زنشو خفه کرده، یا یکی رو گرفتن و سنگسار کردن، با اینکه قبول ندارم ها، ولی یک چیزی انگار قلقلکم میده. درکشون میکنم. میدونم! میدونم! اینکارا وحشیگریه، مال قرون وسطاس. یک دفعه فکر نکنی اینکارا رو تایید میکنم، ولی.... بگذریم.

مشکل فقط پری نیست ها! همشون همینطورن. پر رو تر هم شدن. مهندس حرف خوبی میزد. می گفت «اگه جامعه میخواد امروزی باشه باید حق زنها رو بده. ولی باید یک جوری حشونو داد که خودشون نفهمن. وگرنه پر رو میشن و پدر صاب بچه رو در میان و جامعه رو به گه میکشن.» آره بابا، مهندس و دست کم نگیر. شکسته نفسی میکنه، وگرنه خیلی سرش میشه. نمیدونم واسه ات تعریف کردم یا نه، توی سال دومی ها، یک دختره بد ترکیبه، یک دماغ داره عین شفتالو. از اون بی چشم و روهاس. اون روز سر کلاس، خیطم کرد. مخصوصا! آره مخصوصا! یک سوال عجیب غریبی کرد که نمیدونم از کجا پیدا کرده بود. استاد هم که نمیشه بگه بلد نیستم. اگه بگه که دیگه کسی واسه اش تره خورد نمیکنه. خلاصه، مزخرف بافتم و تحویلش دادم. اونم که جوابو از قبل میدونستم، مچم و گرفت. تقصیر خودم بود. وقتی اجازه گرفت نباید میداشتم حرف بزنه. واسه زنها همون حق اجازه گرفتن کافیه. حق صحبت، زیادیشن میکنه. حالا صبر کن! فقط منتظر موقع امتحانا برسه، پدرشو در میارم. یادش بخیر یک شاعر معروفی بود که با پسرش همشگرده بودیم. بر و بچه ها رو جمع میکرد و بهمون درس زندگی می داد.

اون بود که به ما یاد داد زن یعنی سوراخ. همین، نه بیشتر نه کمتر. چه شعرهای خوبی سر زنها یادمون میداد. چقدر می خندیدیم. تا سر و کله زنش تو اتاق پیدا میشد، چشمکی می زد و شروع می کرد به سوت زدن. معنی زن و اون یادم داد، مردونگی را بعدا خودم یاد گرفتم. ۱۷ سالم بود. هف هف ماهی بود که با دختر دکتر قبادی بودم. همسایه مون بود. یک روز این جلال - آره، همین جلال که الان حراستیه - اون وقتها رفیق جون جونی بودیم. خلاصه اومد و بی رو در واسی گفت، «تو که حالتو کردی، حالا پاسش بده به من.» منو میگی، اولش جوش آوردم. «مگه من مثل توام جاکش! غیرتی گفتن، چیزی گفتن!»

اما تو بد وضعی گیر کرده بودم. آخه جلال برام عین برادر بود. صب تا شب با هم بودیم. وقتی گردنشو کج کرد و بهم گفت «نامرد! همین بود رفاقتت؟» طاقت نیاوردم. گفتم: «مال تو. نوش جونت.» میدونی یک روحیه فداکاری، یک جور غرور، تو ما مردها هست که زنها هیچوقت نمی تونن داشته باشن. مردونگی همینه دیگه.

چه دورانی بود. فکر کار نداشتم؛ درد زن و بچه نداشتم. والله به جای پری، اگه یک کلفت گرفته بودم خیلی راحت تر بودم؛ خرجشم کمتر بود؛ ناهارم هم الان رو میز، حاضر بود. میدونی! دلم واسه اش میسوزه. وگرنه تا حالا ده بار طلاقش داده بودم. هر بار به دست و پام میفته. میگه بهم احتیاج داره. میگه بدون من نمی تونه زندگی کنه. آخه منم آدمم دیگه. سنگ که نیستم. الو!... سلام و زهر مار! خانم کجا تشریف دارن؟... چی؟... معلومه! خیلی خبرها شده، خیلی. دو ساعته رسیدم خونه. گشته و تشنه. از ناهار خبری نیست. حالا کجا هستی؟... نفهمیدم! مسافرت؟ با دوستات؟... چه غلط ها. مگه اینطرفها پیدات نشه. قلم پاتو خورد میکنم.... چی؟ زبون درازی میکنی جنده؟ زیونتو از حلقومت میکشم بیرون.... الو! الو! پری قطع نکن!... الو، قطع نکن پری! فدات شم، شوخی کردم!... پری ی ی! آخه لامصب چرا قطع کردی! حالا من تنهائی چکار کنم پ رررری!... الان شیرین پیداش میشه، جوابشو چی بدم؟ بگم مامانش کجاست؟ بیچاره ام کردی پری! بیچاره....

آیا باز هم روشن را خواهیم دید

خاطرات یک زن زندانی

وقتی وارد سلول شدم و پاسدار در را پشت سرم بست، چشم بندم را برداشتم و نگاهی به دور ویرم انداختم. وارد یک توالی شده بودم حدود شش متر مربع. دیوارهای سیمانی با رنگ زرد چرک که روی سیمان زده بودند، سقف بسیار بلند و پنجره ای با میله های آهنی، یک توالی فرنگی، یک آفتابه و یک دستشویی کوچک فلزی، یک موکت نازک طوسی رنگ نصف کف سلول را پوشانده بود و دیگر هیچ.

روشن را به خودم فشردم و گریه کردم. او فقط ۵۳ روز بود که به دنیا آمده بود، چطور میتوانست در این دخمه زنده بماند، نه امکان نداشت. او را به خودم فشردم و از پیشش عذاراری کردم. همان روز، قبل از ظهر دستگیر شده بودیم. تمام روز را با چشم بند در شعبه بودم. روز اول بازجویی نشدم. فقط تعدادی سؤال در مورد مشخصاتم و همسرم و کسانی که می شناسم و فقط داد و ببیداد، نه بیشتر. البته نه بخاطر اینکه بچه داشتم، بلکه فقط بخاطر اینکه از ماهها قبل ارتباطم با رفقا محدود بود و اطلاعاتی که بطور عاجل بردشان بخورد نداشتم. چون بطور گروهی دستگیر شده بودیم اطلاعات نسبتاً زیادی دستشان بود. همه بچه ها بخاطر حفظ روشن بطوری که بعد ها شنیدم در باره من در بازجویی گفته بودند که من از مدت ها قبل دیگر فعال نبودم.

روز اول یک کهنه و دو سه تا پوشک داشتم که استفاده کردم. شب، چند تا پتوی سربازی طوسی رنگ دادند. روسری ام را بجای ملافه برای روشن استفاده کردم. حدود دو ماه بعد از آن تنها امکاناتی که برای روشن داشتم یک کهنه و یک دستمال کوچک سه گوش بود که روزها بعنوان دستمال ازش استفاده میکردم و شبها به سرش می بستم. چون سوز سردی از پنجره به درون می آمد. و مدت بیست و چهار روز اول که حق استفاده از حمام را پیدا نکردم همان دستمال سه گوش را زیر شیر آب خیس میکردم و تن روشن را تمیز می کردم.

شبها کهنه اش را می بستم و روسری ام را ملافه اش می کردم. صبح زود با اذان صبح بیدار می شدم کهنه اش را عوض می کردم و روسری ام را بجای کهنه می بستم و کهنه اش را می شستم و بقدری در دستم یاد می زدم که خشک می شد، کهنه اش را دوباره عوض میکردم و روسری ام را در می آوردم و می شستم تا برای بازجویی آماده باشم. گاهی روسری ام را خیس سرم می کردم و یک بار که زود تر از معمول برای بازجویی صدایم کردم مجبور شدم روسری ام را نشسته با لکه بزرگ وسطش سرم کنم. موقع بازجویی، روشن را از من می گرفتند و مرا به داخل می بردند و در تمام مدت بازجویی به طرز دردناکی دلم تیر می کشید که آیا باز هم روشن را خواهیم دید؟ آیا او را به من باز خواهند گرداند؟ و این گویا بخشی از بازی شان بود که هر بار مرا داخل اتاق می بردند از دست دادن بچه ام را دوباره و دوباره تجربه کنم.

برای درست کردن شیر برای روشن احتیاج به آب جوش داشتم. وقتی تقاضا می کردم، پاسدار می گفت: ظرف بده تا برایت بیاورم. در حالی که خودش می دانست در داخل سلول ظرفی وجود ندارد. به ناچار از قوطی شیر خالی استفاده می کردم که بلافاصله زنگ می زد و همیشه با آبی که به رنگ زرد در آمده بود برایش شیر درست میکردم و همیشه نگران بودم که چه بلایی به سرش خواهد آمد و آیا باعث مسمومیت خواهد شد.

وقتی بعد از بیست و چهار روز بالاخره توانستم به حمام بروم بسیار خوشحال بودم. اما خوشحالیم دیری نپایید. اولاً، چطور می بایست هم چنان که روشن را در بغل داشتم تمام کارها را می کردم. یعنی اینکه هم او را حمام میکردم و هم خودم را. و در ضمن مواظب باشم که تماسی با در و دیوار و کف حمام نداشته باشم. عملاً غیر ممکن بود. به ناچار وسانلم را روی تکه ای نایلون در یک گوشه می گذاشتم و آب را بقدری باز می کردم که به وسانلم نپاشد. اول روشن را حمام می کردم و روی وسانلم می گذاشتم. وبعد خودم در حالی که آب تقریباً قدره قدره از شیر می آمد حمام می کردم. ولی مشکل اساسی بعداً پیدا شد. موقعی که ظاهراً فراموش کردند که مرا از حمام به سلول خودم ببرند. ساعت ها و ساعت ها در حمام ماندم با روشن در بغلم. بارها او را شیر دادم. می خوابید و دوباره از گرسنگی بیدار می شد. چون شیر خودم کم بود و سیرش نمی کرد.

موقعی که او بیدار بود در می زدم ولی کسی جواب نمی داد. بارها صدای پاهایشان را توی راهرو شنیدم. ولی کسی در را باز نمی کرد. و این مسئله تمام مدت شش ماهی که من در سلول انفرادی بودم هفته ای یک بار که حمام میکردم تکرار میشد. بعد از دو سه ماه در سلول بودن تمام مفصل های روشن به طرز عجیبی صدا می داد و این باعث نگرانی شدید من بود. وقتی به دکتر شمس (دکتری که زندانی بود و در زندان طبابت می کرد) موضوع را گفتم، گفت بخاطر کمیود آفتاب است و برای مسئول بند نوشت که هفته ای سه، چهار بار و هر بار حداقل دوساعت باید روشن آفتاب بگیرد. اما در هواخوری هم ماجرای حمام تکرار می شد. من در هواخوری فراموش می شدم و ساعت ها و ساعت ها در آنجا می ماندم و این مسئله باعث می شد که از هواخوری خیلی کمتر استفاده می کردم.

من در بند ۲۰۹ بودم. بند ۲۰۹ شامل ۸۰ سلول بود و هر ۸ سلول در یک راهرو قرار داشت که سالن نامیده میشد. من در سلول ۳۲ بودم سالن چهار. بغل سلول من سلول حمام قرار داشت و بعد از آن سلول هواخوری. هواخوری فضائی بود به ابعاد حدود سه در سه متر و دیوارهای آجری بلند که سقف آن با میله های آهنی بسته شده بود.

مسئول بند ۲۰۹ اکبری بود. زن نسبتاً جوانی که با روشن و من با سادستی برخورد می کرد. به طرز عجیبی با کینه و نفرت به روشن نگاه می کرد. یک بار زمانی که روشن تازه شروع کرده بود با صدای بلند بخندد و صداهای مختلف از خودش در بیاورد با عصبانیت در سلول را باز کرد و گفت: یک چیزی بچپون تو دهن بچه که صداش از سلول بیرون نیاد! گفتم اون فقط یک بچه است چطور من ساکتش کنم. گفت مقررات اینه، هیچ صدائی نباید از سلول بیاد بیرون. یا خفه اش می کنی و یا میبام بچه را ازت می گیرم.

اوائل فکر می کردم خودش شاید بچه دار نمی شود و به خاطر همین نسبت به بچه های دیگر کینه دارد. ولی بعد ها فهمیدم که خودش سه تا بچه دارد و علت کینه اش را به بچه هرگز نفهمیدم. از هر وسیله ای برای آزار بچه استفاده می شد و مدام

تهدید می کرد که بچه را از من خواهند گرفت و من دیگر او را نخواهم دید. در زمینه استفاده از بچه برای فشار آوردن به مادر، غیر از موارد بازجویی، پاسدارهای زن به مراتب بدتر از پاسدار های مرد بودند. هر بار موقعی که ما را به بازجویی می بردند یا از بازجویی می آوردند اگر نگهبانی که ما را میبرد مرد بود موقع بالا و پائین رفتن از پله ها به من می گفت می توانم چشم بندم را قدری بالا بزنم تا زیر پایم را ببینم. ولی اگر نگهبان زن بود می گفت می توانم چشم بندتو بزنم پائین. به بهانه بچه سرتو بالا می کنی و دید میزنی! و همه اینها در حالی بود که من یک چادر سرمه ای سنگین و بسیار بلند بستم بود که دنباله اش روی زمین کشیده میشد و یک جفت دمپایی پلاستیکی بسیار بزرگ مردانه به پا داشتم که بند لنگه راست آن در بغل انگشت شست پایم پاره شده بود و من هر بار که پایم را از روی زمین بلند می کردم از پایم می افتاد و مجبور بودم پایم را جمع کنم تا بتوانم دمپایی را با پایم بلند کنم و روشن به بغل با چشم بسته می بایست در پله ها بالا و پائین بروم.

شش ماه در همان سلول ۳۲ ماندیم و بعد به بند عمومی منتقل شدیم. اولین تجربه روشن از بند عمومی در مقابل یک یخچال ویترویی بود که در بند وجود داشت. روشن را جلوی یخچال بردم. روی بدنه یخچال که مثل آئینه بود روشن عکس خودش را دید، از وحشت جیغی کشید و فرار کرد. هرگز در عمرش بچه ندیده بود و این ترس سال ها با او بود. به مرور یاد گرفت که با بچه ها بازی کند و دیگر از آنها نترسد اما عواقب این مسئله به شکل های مختلف هنوز او را می آزارد. حتی امروز که شانزده ساله است.

روشن تا چهار سالگی در زندان بود. بعد از آن مدتی در ایران بودیم و مدتی هم در ترکیه. پدرش که حکم پنج ساله داشت در سال ۶۷ اعدام شد. وقتی روشن هشت ساله شد وارد سوئد شدیم. در زمینه درسی، بچه موفقیت، بسیار باهوش است و با پشتکار. بشدت با مشکلات خود مبارزه می کند. برای همه ماها از مبارزه شروع شد و به زندان رسید، ولی برای روشن برعکس بود از زندان شروع شد و بعد تبدیل شد به مبارزه ای برای تمام عمر. احساس ناامنی یکی از عواقب بارز آن است که به شکل های مختلف خود را نشان می دهد. ترس از بیمار شدن، وسواس شدید، و ترس از تمام چیزهای ترسناک که وجود دارند ویا او احساس می کند که وجود دارند. و نیز مشکل برخورد های اجتماعی چیز هائیکه که او بشدت در حال مبارزه با آنهاست. اینکه دیگر چه اثرات پنهان و آشکاری در او بجای مانده و خواهد ماند بطور مشخص نمی توان گفت. اما آنچه مسلم است جمهوری اسلامی تخم نفرت و کینه ای را در دل او کاشته که در حال رشد است و هیچ قدرتی را یاری مقابله با آن نیست.

مادر روشن

تروویست ها به جنگ «تروویسم»

میروند!

از شامگاه ۷ اکتبر بمب افکن های آمریکایی و انگلیسی، همچون کرکس مرگ، بر فراز شهرهای افغانستان به پرواز درآمدند تا با هر اوجشان دهها انسان بی گناه را به خاک و خون بکشند، تا ویرانه ها را ویرانتر کنند و کودکان آواره را به زیر خروارها خاک مدفون کنند. آتش و دود و خون، شهرهای افغانستان را در بر گرفته است. این آغازی است بر دور نوبنی از جنایات امپریالیستها به رهبری آمریکا. بار دیگر سازماندهندگان فجیعترین کشتارهای انسانی، دست به دست هم دادند تا این بار محرومترین و ستمدیده ترین مردم دنیا را قربانی سیاست های سلطه طلبانه خود کنند و صفحه ننگین دیگری بر تاریخ جنایاتشان بیفزایند.

سران قتل و غارت، در خون غلتیدن ستمدیده ترین خلق ها را به بزم نشسته اند و از جوی خونی که به راه انداخته اند، باده فتح می نوشند. مغرور از «موفقیت چشمگیرشان» در کشتار مردم بی دفاع، به جهانیان فخر می فروشند که در این حملات از سلاحهای «مدرن» و «مفید» استفاده می کنند! بز دلانه اعلام می کنند که بمب افکنهایی که به جنگ دستان خالی مردم آواره افغانستان رفته اند، سالم به پایگاه بازگشتند!

می گویند ما با مردم افغانستان خصومتی نداریم! می گویند این جنگ علیه طالبان و بن لادن است، اما موشک هایشان خانه های مردم افغانستان را بر سرشان خراب می کند. شبانگاهان باران مرگ می بارند و روزها بر گورستانهایی که به جای گذاشته اند نان قسمت می کنند! این یک جنگ تجاوزکارانه و ارتجاعی است! در این جنگ تجاوزکارانه اتحاد شومی میان امپریالیستها و دول مرتجع جهان شکل گرفته است. اینان علیه «تروویسم» متحد نشده اند، این اتحادی است علیه خلقهای جهان!

پس از واقعه ۱۱ سپتامبر، دستگاه سیاسی - نظامی آمریکا و دیگر متحدین غربی اش کوشیدند تا از این حادثه بعنوان یک «فرصت طلایی» برای پیشبرد سیاستهایشان استفاده کنند، تا سلطه بلامناعشان را برای به غارت بردن ثروتهای جهان و منطقه خاورمیانه، بدون هیچ محدودیتی اعمال کنند. به خون کشیدن مردم افغانستان بخشی از این نقشه است. می خواهند از جهانیان نسق کشی کنند. می خواهند ایجاد رعب و وحشت کنند تا صدای هر اعتراض را در چهار گوشه جهان خاموش کنند. می خواهند بار دیگر سروری خود را پیش چشم جهانیان به نمایش بگذارند. کسانی که صدها هزار انسان بی گناه را در بغداد، بلگراد، ویتنام، هیروشیما، اندونزی و... کشتار کردند بی آنکه خم به ابرو بیاورند، اکنون برای قربانیان ۱۱ سپتامبر، اشک تمساح می ریزند. با عریهه کشی و گانگسترزایی اعلام می کنند که «دیگر نمی توانند تروویسم را تحمل کنند!» گانگستر تگزاسی که تا کنون دهها زندانی را در آمریکا به تیغ اعدام سپرده و بیش از ۳۵۰۰ زندانی آمریکایی را در راهروهای مخوف به انتظار مرگ نگاه داشته، اکنون با ژست های فریبکارانه بر صفحه تلویزیون ظاهر می شود و می گوید «دیگر نمی توانم غم مردم آمریکا را تحمل کنم!» دولت آمریکا که با تقویت و حمایت همه جانبه اقتصادی - سیاسی، اسرائیل را تا بدندان مسلح کرده و به جان مردم فلسطین و خاورمیانه انداخته، اکنون می خواهد با تروویسم مبارزه کند! پدروخوانده تروویست ها نوکران ریز

و درشتش را که هر یک کارنامه ننگینی در کشتار و ترور و سرکوب مردم جهان دارند، به دنبال خود به راه انداخته تا به اصطلاح تروویسم را ریشه کن کند!

وقتی امپریالیست ها پرچم جنگ علیه تروویسم را بالا برند، وقتی آمریکا تروویست ترین دولت جهان پرچمدار این مبارزه شود، دیگر جای تعجب نیست که جمهوری اسلامی ایران یکی از سوگلی های این اتحاد شوم باشد! رژیم جنایتکار اسلامی که طی ۲۳ سال تروری لجام گسیخته و دولتی علیه مردم ایران اعمال کرده، اکنون قرار است تروویست ها را به مجازات برساند! رژیمی که آتش بیار جنگهای داخلی افغانستان بوده، دو میلیون پناهنده افغانستانی را در ایران در بی حقوقی کامل نگاه داشته و با تبلیغ و ترویج شوینیسم ایرانی و خلق افکار علیه افغانستانی های مقیم ایران بخشی از مردم را به جان آنان انداخته اکنون دلسوز مردم افغانستان شده و به بهانه مبارزه علیه تروویسم می رود تا دست در دست اربابان امپریالیستش جنایتی دیگر را علیه این خلق ستمدیده مرتکب شود.

دولت آمریکا سال هاست که از یک سو بر سر مردم بمب و موشک می ریزد، کودتاها را خونین طراحی می کند و رژیم های جنایتکار را حمایت می کند، و از سوی دیگر با تقویت سازمان های جاسوسی و امنیتی سعی می کند هر فریاد اعتراض را در گلو خفه کند تا هرچه بیشتر دنیا را تحت سیطره خود داشته باشد. اسامه بن لادن که اکنون بعنوان مظنون شماره یک در رابطه با واقعه ۱۱ سپتامبر معرفی شده، در دامان آمریکا پرورده شد، آموزش داده برای مقابله با رقیب روسی در افغانستان، بن لادن را مسلح کرد و «شاد و بال و پر گرفت، سالها پیش، برایش پایگاه های نظامی ساخت، تا در این جنگ قدرت، به پیشبرد سیاست های آمریکا خدمت کند.

دایناسورهای طالبانی نیز به فرمان آمریکا، توسط دولتهای مرتجع منطقه همچون پاکستان و عربستان سعودی، از کنج مساجد و تالارهای وحشت هزار و چهارصد ساله بیرون کشیده شدند، حمایت و تغذیه شدند تا ثبات اقتصادی - سیاسی را برای منافع امپریالیست ها در منطقه فراهم کنند. آمریکا افعی طالبان را به جان مردم افغانستان انداخت تا امنیت لازم را برای عبور لوله های نفتی از افغانستان تامین کند. مردم افغانستان سالهاست که تحت حکومت قرون وسطایی طالبان، به وحشیانه ترین شکل سرکوب می شوند و وحشت از صحنه های اعدام های هر روزه و قطع عضو، بخش لاینفکی از زندگی شان شده. هزاران نفر آواره کوهها و بیابانها شدند تا مفری بیابند و از این وحشت بگریزند. هزاران زن به پستوی خانه ها رانده شدند و در اسارت دادم، به زیر گلیمی که حجاب نام گرفت، گرفتار آمدند. تجاوز به زنان و اعدام و مجازات آنان به جرم رعایت نکردن قوانین قرون وسطایی طالبان، جزء لاینفکی از عملکرد هر روزه جلاان طالبانی شد، اما هیچ یک از این جنایات، خشم جامعه «متمدن» غرب و مدافعان سینه چاک «حقوق بشر» را برنیا نگیخت. غربی ها در مقابل این وحشیگری ها نه تنها سکوت کردند، بلکه برای موجه جلوه دادن ارزشها و رفتار و قوانین ضد زن در کشورهای اسلامی، تئوری نژادپرستانه «نسبیت فرهنگی»

را اختراع کردند و دلیل و برهان آوردند که مردم افغانستان بلحاظ تاریخی و فرهنگی، زن را برده می دانند و زنان نیز این بردگی را پذیرفته اند! امپریالیستها برای پیشبرد منافعشان، عقب مانده ترین و قرون وسطایی ترین مناسبات را در افغانستان تقویت و تحکیم کردند.

رئیس جمهور آمریکا که اکنون می خواهد منجی زنان افغانستان شود، از بدو به قدرت رسیدنش، بسیاری از مناسبات مردسالارانه و مذهبی منسوخ را در آمریکا احیا و قانونی کرده است. بوش که یکی از کارزارهای انتخاباتی اش، مخالفت صریح با سقط جنین بود و بسیاری از جریانات راست افراطی را تحریک کرد و زمینه را برای ترور پزشکان کلینیک های سقط جنین فراهم کرد، اکنون طرفدار رهایی زنان شده! یکی از اولین کارهای رسمی بوش پس از رسیدن به ریاست جمهوری، حذف کلیه کمکهای دولت آمریکا به پروژه های بین المللی بهداشتی در رابطه با اطلاع رسانی در مورد سقط جنین و یا کمک به زنانی که سقط جنین می کنند، بود. این مروج پیگیری مردسالاری که با یک چرخش قلم در کاخ سفید، برای میلیونها زن تصمیم گرفت که بچه می خواهند یا نه، و زندگی میلیونها زن را به خطر انداخت، امروز به «نجات» زنان افغانستان می رود!

نه تنها بررسی کوتاهی از اعمال و سیاستهای تا کنونی این مدعیان «دلسوز»، نشان می دهد که هرگز در جهت رهایی زنان و تحقق خواستههای زنان گامی برنداشته اند، بلکه نگاهی به آلترناتیوهای که برای حکومت آینده افغانستان در نظر دارند نیز زن ستیز بودنشان را بوضوح آشکار می سازد. هنوز مردم افغانستان از سایه شوم طالبان رهایی نیافته اند که سران چپاول و غارت به فکر آلترناتیوی دیگر افتادند. آلترناتیوی که بتواند پاسخگوی نیازهای امپریالیستها در منطقه باشد و در سرکوب توده ها حق نوکری را خوب بجا بیاورد! در این راستا قرار است ائتلافی مرکب از مرتجعین اتحاد شمال، ظاهر شاه از گور تاریخ بیرون کشیده شده، سران قبایل و بخش «تعديل» یافته ای از طالبان شکل داده شود تا بار دیگر افغانستان بدست مرتجعین دست نشانده سپرده شود. و بدین ترتیب آمریکا می رود تا علیه مردم افغانستان، جنگی دیگر آغاز کند و باز این زنان افغانستانی هستند که بیشترین تاوان را پس خواهند داد. این مرتجعین امتحان پس داده شاید بتوانند برای متحقق کردن منافع امپریالیست ها انتخاب خوبی باشند، چراکه کارنامه ننگینشان گواهی است بر این امر که هرگز دست از دست اربابانشان بیرون نکشیده اند و ذره ای از سرکوب خلق کوتاهی نکرده اند، اما هرگز انتخاب مردم آزادیخواه و بویژه زنان ستمدیده نبوده و نخواهند بود. عملکرد تمام حکومتها و جریانات و احزاب مذهبی در سراسر جهان نشان داده که غیر از سرکوب لجام گسیخته و بردگی عربان، هیچ ارمغانی برای زنان ندارند. مردم هرگز فجایع تاریخی را که این واپسگرایان اسلامی در افغانستان، ایران، پاکستان و... بار آوردند، فراموش نخواهند کرد!

مرتجعین تا زمانی مورد حمایت امپریالیستها قرار می گیرند که منافع اربابانشان را تامین کنند و وقتی تاریخ مصرفشان تمام می شود، وجودشان مزاحمی است که باید کنار زده شود. قدر مسلم زنان افغانستان هیچ منفعتی در این آوردن و بردن ندارند و علیرغم تبلیغات دروغین آمریکا و برخی جریانات دنباله رو، رهایی شان از ستم جنسی و طبقاتی و ملی تحت حکومت هیچیک از نوکران امپریالیست ها و با دنباله روی از هیچیک از این مرتجعین زن ستیز متحقق نخواهد شد.

زنان افغانستان نه تنها باید علیه تجاوزات آمریکا و متحدینش به مبارزه برخیزند و نگذارند که آنان سرنوشت مردم افغانستان را تعیین کنند، بلکه باید همزمان مبارزه خود را علیه کلیه گروهها و احزاب ارتجاعی اسلامی به پیش برند. مبارزه علیه مرتجعین، بخش لاینفکی از مبارزه علیه امپریالیسم است. هم باید فریبکاریها و جنایات امپریالیستها را افشا نمود و هم مرتجعین را.

اینکه طرحها و نقشه ها و خواب و خیالهای دشمنان داخلی و خارجی مردم افغانستان به پیش رود یا خیر، اساسا به مقاومت آگاهانه مردم افغانستان و مردم سراسر جهان در مقابل این جنگ تجاوزکارانه بستگی دارد. در این مبارزات، نقش نیروهای انقلابی و مترقی، تعیین کننده است. تنها از طریق این مبارزات است که می توان انتظار داشت که آینده روشنی سرنوشت کشور افغانستان را رقم زند.

از اینرو دمیدن به آتش مبارزات توده ای که در گوشه و کنار جهان علیه این جنگ تجاوزکارانه براه افتاده وظیفه هر زن و مرد انقلابی و شرافتمند است. زنان ایرانی و افغانستانی که از تجربه زندگی و مبارزه تحت حکومتهای مذهبی برخوردارند و سالها از نزدیک شاهد حمایت مستقیم و غیرمستقیم امپریالیستها از این حکومتها بوده اند، نقش و مسئولیت ویژه ای بر عهده دارند. آنان می توانند و باید در صف مقدم این مبارزات قرار گیرند.

زنان افغانستانی در اروپا چه می‌گویند؟

قبل از آغاز جنگ، یکی از گزارشگران مجله هشت مارس به مرکز فرهنگی افغانی ها رفته و با تعدادی از زنان افغانستانی در رابطه با وقایع اخیر مصاحبه کرده است. در زیر بخش هائی از نظرات آنان را درج می‌نماییم.

از ۱۱ سپتامبر همه مردم جهان افغانستان را شناختند. اینکه طالبان تروریست است را ما سالهای ساله که می‌گیم و کسی توجه نمی‌کرد.

فقیر ترین و زحمتکش ترین مردم در افغانستان مانده اند. این بسیار دردناک است. خانواده ام هنوز در کابل هستند. مرزها بسته است. من به خاطر آنها گریه نمی‌کنم، بخاطر هزاران زن و مرد و کودک بی دفاع اشک می‌ریزم. فقط آمریکا - روسیه و اروپا بدانند، اگر حمله کنند تا طفل در گهواره داریم با آنها مبارزه خواهیم کرد.

امروز که روزنامه نگارها به اینجا آمدند می‌خواهند ببینند که ما ترور را بد می‌بینیم یا نه. می‌خواستند ببینند که من اونها را می‌کشم یا اونا منو.

من بسیار ناراحت هستم در افغانستان جنگه. آمریکا خودش تروریست ها را ساخته نه پاکستان. پاکستان که توان اونی نداره به اونها سلاح بده. پاکستان و عربستان و به رهبری آمریکا طالبان را ساختند.

این معلومه که حمله آمریکا یک تجاوزه..... کسانی که در جنگ زنده بمانند فکر می‌کنم برای زندگی کردن مبارزه کنند. تمام مرزها بسته شده است حتی مردم نمی‌توانند صدایشون رو بلند کنند و بگویند ما جنگ نمی‌خواهیم، ما تروریست نیستیم، دیگه برای ما جنگ زیادی شده.

من از اینکه مردم عادی هم در آمریکا کشته شدند ناراحت شدم. ... ملت آمریکا را باید از دولت آمریکا جدا کرد..... من باز با وجود اینکه از افغانستان بر آمدم در اینجا هم مرتب می‌ترسم. از مردم اینجا که فکر می‌کنند ما خارجی هستیم، همه ما تروریست هستیم، همه با شک و تردید خارجی بودن، مسلمان بودن به ما نگاه می‌کنند. من در اینجا هم امنیت نخواهم داشت. یک روز از دانشکده آمدم خانه، دیدم شیشه های اطاق شکسته، در خانه ام شکسته و گل خانه بهم ریخته و آرم اس - اس به دیوار خانه است. علامت ضدخارجی..... مردم با هم مسئله ای ندارند، با هم خوب هستند، این را دولت ها نمی‌فهمند.

مسئله زنان افغانستان یک مسئله عمومی. مدت ۲۲ سال جنگ بوده و زنان از هر نگاه در بی حقوقی بودند. حق زنان، خشونت طالبان به صورت یک برده بود. زن حق هیچ چیز را نداره. یک دختره هفت هشت ساله باید شوهر کنه. امروز در افغانستان اکثر زنان بی سوادند و چیزی ندارند.

در حال حاضر قدرت دست امریکاست و اونه که تصمیم میگیره.....! این مسئله برای مردم دنیا خیلی بده و برای مردم افغانستان بدتر..... فقط قدرت ها می‌خوان جیب شانو پر کنند. وقتی روس ها بودند تجاوز کردند. مردم جنگ کردند تا اونا رفتند بیرون. ولی رهبران ما تجربه نگرفتند و مردم را فدای منافع خودشون کردند.

من ضد تروریسم هستم. فکر می‌کنم از راه سیاسی بشه مسئله رو حل کرد. ضد تجاوز به هر کشوری هستم.... مردم در ظرف این بیست و دو سال جنگ قربانی شدند. الان هم با تجاوز آمریکا قربانی میشن. در این بیست و دو سال بیشترین ضربه را زنان خوردند. زنان قربانی شدند و این قربانی شدن بخاطر جنگه..... آمریکا با این حمله بزرگترین جنایت رو مرتکب میشه. زنان ما در این بیست و دو سال قربانی جنگ و تجاوز روس ها - مجاهدین و طالبان شدند. و این یک جنایت بزرگ جهانیه. عامل این جنایت در افغانستان پرورش جهادی ها و طالبان ها است که خود روسیه و آمریکا و کشورهای بزرگ اروپا در آن دست داشتند. مردم افغانستان قربانی سرمایه نفتی آسیای میانه شدند. اگه آمریکا حمله کنه ما این حمله رو تقبیح می‌کنیم. این یک تجاوز آشکاره که جز کشت و کشتار چیز دیگری به وجود نمیاره. و این با تحقیر و آواره گی بیشتر زنان همراهه.